زمین

و تربت حسینی

ترجمه

الارض و التربت الحسینیه

بقلم

علامهٔ جلیل حضرت آیت الله العظمی
آقای حاج شیخ محمد الحسین آل کاشف
الغطآء ادام الله علی رئوس المسلمین
ترجمه و نگارش
علیرضا حکیم خسروی شهیر بخسروانی

مرداد ماه ۱۳۲۹ شوال ۱۳۶۹

چاپخانه زوار - مشهد
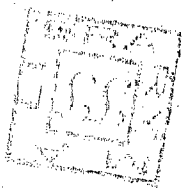
از خوانندگان محترم متمنی است بدوا اغلاط را در کتاب تصحیح و سپس بمطالعه آن به پردازند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
پشت جلد	۸	ادام‌الله علی	ادام‌الله ظله علی
ب	۱۸	مساعدت	مساعدی
ج	۲	خلط مبحث‌مغالطه	خلط مبحث ومغالطه
«	٤	اتهام	اسهام
۱	٤	آیته	آیة
۲	۳	باالمثل	بالمثل
۲	۱۱	شیرینی	شیرین
۳	٤	بر تر برای	برتر و برای
٤	۸	فاکهته	فاکهة
«	۱۵	تلاش	تلاشی
۵	٤	کینیه	کنیه
۵	۸	رز	راز
«	۱۰	آمده ای تکوین	آمده ای وتکوین
«	۱۹	اؤل	تأویل
٦	۹	اهل خود	اهل خرد
۷	۱۰	بشاربن مبرد	بشاربن برد
«	۱۲	مد	مذ
«	۱٤	کرد	کرده است
۷	۱۸	چه بباعث	چه زمینه بباعث
«	۲ حاشیه	در زمانی	از زمانی
«	۱۹	آتش رو	آتش را
۸	۷	ضلالة	ضلالته
۹	۱	فلم تجدوا	فان لم تجدوا
«	«	فیتمموا	فتیمموا
۹	۷	وآبخواهر آنست	و زمین خواهر آنست

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۹	نـه عصا	تـه عصا
۱۰	۱	صفت خصوصیتی	صفت و خصوصیتی
۱۰	۱۹	هر مرده ای که انواع	هر مردهای انواع
۱۲	٤	کشتیها	کشتها
«	۸	صرة	بسرة
«	۹	و حی الحکام	و هی لحکم
۱۲	۹	فی الحمات	فی الممات
«	۱۰	نعمته	نعمة
«	۱۱	امیته ابن	امیة بن
«	۱۲	بعد اول طلوع	بعد طلوع
«	٤ حاشیه	نماز بر آن	نماز گذار بر آن
۱۳	۱	منها	و منها
«	٦	و حوالارض	دحوالارض
۱۳	۱۰	خالق الحبه	فالق الحبه
۱۵	۱۵	نقضها	تقطعها
«	٤ حاشیه	فلا تها و بین	فلا تها بین
۱٦	۷	حق صحیح و صحیح	حق صحیح و صحیح حق
۱٦	۱۱	و الله	و الا
۱٦	۱۱	ملکوتی که در	ملکوتی در
۱۷	٤	برابر است	برابر شده است
«	۹	حدث	حدیث
«	«	والکعبته	والکعبة
«	«	المتربته	الرتبه
«	۱ حاشیه	سموالمنین	سموالمعنی
«	۱ «	والعقاد است که در	و (العقاد) در
۱۸	٦	سفینته	سفینة
«	۹	تعلیقات	تعلیقات
«	۱۹	سیاه	سیاهیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۳	خود را عقیده	خودرادر راه عقیده
۲۰	۴	داوی	داروی
۲۰	۵	بما آنکه	بما آنکه
۲۵	۱۵	بوده معارف	بوده و معارف
۲۱	٤	زهوته	مزهوته
۲۱	۱۷	سیمای	سیما
«	۱۸	بقعته	بقعة
۲۱	۱۹	عنه	عنه
۲۲	٤	پاك بر زمین	بر زمین پاك
۲۲	۱۱	روا نیست بر	روا نیست وسجود بر
۲۲	۱٤	سجده نمود سجود	سجده نمود چنانکه
۲٤	۱۹	علیهاالسلام	علیهما السلام
۲۵	۱۵	دائما برای	دائما بگردانند برای
۲۵	۱۲	باین تبرك	باین خاك تبرك
۲٦	۱۱	علیهاالسلام	علیه السلام
۲٦	۱۲	رزیله	رذیله
۲٦	۲۰	برای و تذلل	برای تذلل
۲۷	۹	علیهاالسلام	علیه‌السلام
۲۷	۱۸	هرچند آنهم	هرچند با آنهم
۲۸	۱٦	صحابه	صحابی
۳۰	۱۸	السماش	الشماس
۳۲	۱۰	اسماقی	اسقاطی
۳۳	۸	ار ضاع	از صالح
۳۳	۱۹	وا نی	وا فی
۲۳	۱۹	رحمته‌الله	رحمةالله
۳٤	۲۰	نمی بباشد	نمی باشند
۳۵	٤	ضاطه	ضابطه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٥	٩	رزائل	رذائل
٣٥	١٧	بآن رای	بآن برای
٣٦	٧	جایزه لازمه کتاب	جایزه و لازمه و کتاب
٣٦	٨	آیات	ابیات
٣٦	١٣	معتارضه	معارضه
٣٧	٢	با زْکار	با ذکار
٣٨	٥	معترض نمام	متعرض تمام
٣٩	٣	حللی	خللی
٤٠	٣	حفیف السناد	ضعیف السند
٤٠	٦	اینست نزد	اینست که نزد
٤٠	٧	وضع وصول ووس	وضع و جعل و دس
٤٠	١٤	مستکسر	مستکثر
٤٠	٢٠	کعب الاخبار	کعب الاحبار
٤١	٥	حمادالروامه	حمادالروایة
٤١	١٤	اصصاح	الصاح
٤٣	١١	وس	دس
٤٤	٢	تیشو	تشیع
٤٤	حاشیه سطر ١٣	مخلوقه	مخلوقة
٤٤	<	آن دین است	آن این است
٤٤	١٥ <	چه از چه حیث	چه از حیث
٤٥	٧	داده	داد
٤٦	٧	عنصر	عصر
٤٦	٢٠	بباشد	بباشند
٤٧	٣	بشیته	بشینه
٤٧	٨	فقیه	فقه
٤٧	١٠	مقبره	تبصره
٤٧	١٢	کتب مرتب	کتب خود مرتب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٧	١٤	آنها راه رفتن	آنها با راه رفتن
٤٨	٨	زمانی	زبانی
٥٠	١	مطلق زمین چه	مطلق زمین میراث شوهر چه
٥١	١٨و١٩	وبطور مصالحه بمسلمانان واگذار نموده اند	ذمی بوده اند ومصالحه با مسلمانان نموده اند
٥١	٢٠	اختیارا بمسلمانان تسلیم نموده اند	اختیارا مسلمان شده اند نه بجنگ وقهر وغلبه
٥٢	٦	پس از آنکه	با آنکه
٥٢	١٢	آنکس مالك	آنکس با آن شروط مالك
٥٢	١٣	متمائل	قائل
٥٢	١٥	پس از عبارت (استدلال کرده اند) باید اضافه شود	وقائلین بعدم ملکیت مطلقه یا ملکیت بتبع آثار را امر خرید و فروش و وقف و رهن رقبهٔ زمین (قطع نظر از آثار) که سیرهٔ مستمرهٔ از امروز تا صدر اسلام بوده مبهم مانده ودر حل آن بزحمت افتاده اند چه این عقود و غیر آن متوقف و منوط بر ملکیت است وخرید وفروش و وقف و همچنین سایر عقود جز در ملك جایز و متصور نمی باشد ولازمهٔ دوقول مزبور این خواهد بود که چون مسجد بنیانش بکلی زایل شود در اینحال از مسجدیت خارج وآنرا مزرعه یا خانه بتوان قرار داد بلکه نجس کردن آن و مکث جنب در آن وغیر آنچه در آن جایز نبود جایز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
			شود وحال آنکه چنین نیست و التزام باین لوازم اصلا غیر ممکن است .
٥٣	٤	که صاحبان آنها بیگی از مسلمانان بطیب نفس تسلیم یا	که صاحبان آنها اختیارا مسلمان شده یا بامسلمانان مصالحه نموده اند
٥٣	٥	ملك مطلق آن شخص میشود	ملك مطلق صاحبان آنهاست
٥٣	٦	بر عهدهٔ این شخص	بر عهدهٔ آنها
٥٣	٩	نفس ملکیت (در دوجا)	نفی ملکیت
٥٣	١٩	مگر اینکه . . .	مگر اینکه ازدادن خراج تنك داشته باشد
٥٤	٦	خود او محول	خود محول
٥٤	٦	وشاید . . .	چه شاید او نیرومندتر و برای دادن خراج مسلمانان از او دارا تر باشد
٥٤	١١	خبر دیگری	چیز دیگری
٥٤	١٣	افیئی	فیئی
٥٤	١٧	گمان نمی کنم	گمان می کنم
٥٥	١٤	قبل از فتح است که	قبل از فتح که
٥٦	٣	داده شود ولی	داده شود بایدبپردازد ولی
٥٦	٦	خواهد داده	خواهد داد
٥٦	١٧	برای معمور کننده شهر	برای ساکن شهر
٥٦	١٨	و آباد کننده	و ساکن
٥٧	١٣	جهان	جای
٥٨	٨	از هفتاد	بهفتاد
٥٩	٤	اما و مهمات	امهات
٥٩	٦	و سال عبارت از	و سال از
٦٠	١٥	سخن	تضمن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٠	١٩	سخن	ثخن
٦١	٨	سوائل	موائل
٦١	٨	محثلات	مثلات
٦٢	١٦	٣٠٠ کیلو متر	٣٠٠٠ کیلو متر
٦٢	٢٥	اهلیجی	اهلیلجی
٦٣	٢	کور	حکمی
٦٤	١٢	عماد کاتب التقی	عماد کاتب بر خورد کرد
٦٤	١٣	بداهته	بداهة
٦٤	١٦	دام علا والعما	دام علاه العماد
٦٤	٢٠	ذهن بود	ذهن می باشد
٦٥	١	بالبداهه	و بالبداهه
٦٥	١٠	در عنایت	در غایت
٦٦	١	منطقه البروج که سیر	منطقة البروج که از سیر
٦٦	١٢	مربع شمالی	ربع شمالی
٦٨	١٩	اخبارات	اخبار است
٦٩	١٩	سپس از آن	پس از آن
٧١	١١	آورد	آوردند
٧١	١٢	وادار نمود	وادار نمودند
٧٥	١	هر حبل	هر جبل
٧٥	٨	کهر ورد رو	کهر و درد
٧٥	١٤	کشنده	کشیده
٧٥	١٥	العجته	العجبة
٧٧	٢	اضی ظالمته	اضنی ظلمة
٧٧	٥	لا هل الهوی	لاهل النهی

زمین

و تربت حسینی

ترجمه

الارض والتربة الحسینیه

بضمیمه

شمه ای از

سیاست حسینی

ترجمه

نبذة من السیاسة الحسینیه

بقلم

علامهٔ جلیل حضرت ایة الله العظمی

اقای حاج شیخ محمد الحسین آل کاشف

الغطآء ادام الله علی رؤس المسلمین

ترجمه و نگارش

علیرضا حکیم خسروی شهیر بخسروانی

مرداد ماه ۱۳۲۹ شوال ۱۳۶۹

چاپ زوار مشهد

الف

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمهٔ مترجم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول‌الله و علی آله اولیاءالله
بعد مسود این مقالات و مترجم این رسالات علیرضا حکیم خسروی
شهیر بخسروانی پس از فراغت از ترجمه و نگارش کتاب (نهضت
حسینی) ترجمه کتاب (نهضةالحسین) و کتاب (جماعت حسینی) ترجمه
کتاب (ابصارالعین فی انصارالحسین) که در سنوات پیشین پس‌ازترجمه
و انتشار کتاب (اصل‌الشیعه و اصولها) بچاپ رسیده و انتشار یافت
بزیارت‌نامه ای از طرف ذیشرف حضرت علامهٔ جلیل آیةالله مولاناشیخ
محمد الحسین آل کاشف‌الغطاء دام ظله مباهی گردید که مصحوب‌آن
رساله ای بنام (نبذة من‌السیاسةالحسینیه) بود واین بنده‌را مأمور
بترجمهٔ و نشر آن فرموده بودند و همچنین در توفیقی که درماه‌بهمن
سال ۱۳۲۵ هجری شمسی برای زیارت اعتاب مقدسه دست داد در
کربلای معلی بشرف خدمت معظم له مشرف و رسالهٔ دیگری بنام
(الارض والتربةالحسینی) ببنده عنایت فرموده و امر بترجمه‌وانتشار
آن نمودند •

این بندهٔ مستمند در عین تهی دستی از لوازم ادب و معرفت
برهبری توفیق وسعادت‌وبمفاد :

آن زلیخا از سپندان تا بعود نام جمله چیز یوسف کرده بود

نشر و اشاعهٔ نام مبارك حسینی و انتشار فضایل و خصایل‌آن
بزرگمرد نامی را بهر کیفیت باشد بر هرمقصودی بالاخص اگرنافع
بحال برادران دینی و رافع شك وتردید از خاطر جامعهٔ مسلمانان
باشد مرجح میداند •

بنابرین ترجمه هر دو رساله‌را یکی بنام (زمین و تربت حسینی)
و دیگری بنام (شمه ای از سیاست حسینی) بعهده گرفته و با مدد
خداوندی بانجام رسانید و اینك از نظر خوانندگان و عاشقان کوی
سید شهیدان میگذراند •

۱ — رساله نخستین که بنام (زمین و تربت حسینی) ملاحظه می فرمائید بطوریکه آقای (حسین محمد الطیب) ناشر اصلی آن در مقدمه کتاب ذکر می کند در تاریخ اول رجب الخیر ۱۳٦۵ هجری قمری از فاضل مهذب « احمد بدران » که یکی از فضلای بصره میباشند نامه ای بخدمت مولا ناآیته الله امام کاشف الغطآء رسید ودرآن متذکر شده است که جماعتی از مستشرقین انگلیسی مشغول بتألیف دائرة المعارفی شده اند که متضمن بحث از انواع مختلفه معلومات و معارف بوده و ازآقای احمد بدران تقاضی کرده اند از محضر آیته الله خواستار شود جواباً بحثی از مصدر تاریخی تربت حسینی بنمایند و بر معلومات آنها در این قسمت بیفزایند تا بدانند آیا پس از شهادت حسین علیه السلام این موضوع نشو و نما یافته یا پیش از آنهم مسبوق بسابقه تاریخی بوده است و معلومات راجعه باین موضوع را طی رساله ای مرقوم دارند تا بلغت انگلیسی ترجمه کند ومصدری شافی از این تربت بدست آید و مستشرقین نامبرده آنرا در دائرة المعارف نوین خود مندرج سازند و پس از درج عین نامه احمد بدران بدرج سه نامه متوالی دیگری از فضیلت مآب (سید عباس شبر الحسینی) که نیز از مراجع مهم بصره میباشند مبادرت جسته و در آنها هم از محضر آیته الله درخواست جواب مساعدت بنامه آقای احمد بدران گردیده و با تأیید تقاضای مشار الیه بذل جهد و امعان نظر فوری را خواهان شده است و بدین جهت حضرت علامه آیته الله آقای شیخ محمد الحسین آل کاشف الغطآء مد ظله با طرزی بدیع و اسلوبی منیع و با مراعات جوانب دینی و ادبی و علمی و تاریخی ابدوا در مقام بحث از مطلق زمین و خیرات و برکات و ثمرات آن بر آمده و سپس بنحو شیوا و دلپسندی از تاریخ این تربت مقدس و علل سجده بر آن صفحاتی را مزین و در خاتمه برای مزید افاده و افاضه بذکر فواید چهار گانه ای که راجع بملاك و مدرك صحت و اعتبار احادیث و اخبار وارده از رسول اکرم و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و طریق عمل بآنها بدست داده اند و همچنین از کیفیات علمی و فقهیامورمربوط بزمین سخن رانده اندوخوانندگان را مستفیض ومستفید فرموده اند . وما امید واریم از خواندن این و

مساعدت و عنایت باین مقالات بهره کاملی ببرادران مسلمان وشیعیان با ایمان عاید شود ودشمنان ما را که در مقام خلط مبحث مغالطه در هر وقت از هیچگونه تهمت و افترائی سر پیچی ندارند وهمواره مذهب امامیه را هدف اتهام ملامت قرار داده و از جمله سجده بـر تربت حسینی را کـه سجده بـر آن و برای خدا است نـوعی از بدعت و وثنیت قلمداد مـی کنند موجبات خجلت و انفعال فراهم گردد .

۲ — رسالهٔ دیگر که در دنبال رسالهٔ نخستین بنام (شمه ای از سیاست حسینی) از نظر خوانندگان می گذرد و تاریخ تالیف آن مقدم بررسالهٔ قبلی است پاسخی است که از خامهٔ توانای علامه معظم له بنامه فاضل ادیب « شیخ عبدالمهدی مطر » داده شده و فاضل نامبرده پرسش نامه مشکلی را در بـاب « علت همـراه بردن حسین علیه السلام عیالات خود را بکربلا که ممکن است کمك خود آنحضرت بهتك عرض خویش تعبیر شود » مـورد استعلام قرار داده و حضرت آیته الله کاشف الغطآء در طـی شش ماده جواب برفع شبهه و توهم و رفع شك و تردید ناقد مزبور پرداخته اند

امید از ساحت مقدس کرد کار مهربان آنکه این خدمت نا قابل در درگاه ذیجاه حسینی روحی فداه مقبول افتد و همپسند خاطر دانشمندان کارآگاه گردد و اگر بلغزشی در نگارش و ترجمه بر خورند آگاهم فرمایند — و نیز در این دوره که دوران کشف حقایق و انتشار نوشته های گرانبهاست آنانکه خامهٔ توانا و اندیشه رسا بآنان موهبت گردیده بشکرانه این نعمت برادران دینی وزادگان کشور ایران رااز خوابهای گرانبار بیدار کرده و در هشیار ساختن آنها بقدر قدرت خویش کوشش نمایندوبسان حضرت آقای کاشف الغطآء و مانند های ایشان برای زدودن غبار نادانی کوشیده واز جمال دلارای حقایق و معانی کشف غطآء فرمایند

و من الله التوفیق و علیه التکلان

مرداد ماه ۱۳۲۹ ـ شوال ۱۳٦۹ ع ۰ خسروانی

بسم الله الرحمن الرحیم

و له الحمد

زمین و تربت حسینی

خداوند حمید در فرقان مجید فرماید : و کاین من آیة فی السموات و الارض یمرون علیها و هم عنها معرضون (۱)

براستی از بزرگترین آیاتیکه در هر آن و بهر حال بر آن می گذریم همین زمینی است که بر روی آن زندگی می کنیم و از آن بر خور داریم و بآن دلخوشیم آغازمان از آن و برگشتمان هم بآن است (منها بداکم و الیها تعودون) «۲» . همواره بر زمین راه میرویم و خاك آنرا در کشت و کار می پراکنیم وتوده آنرا برای تخم افشانی و نهال نشانی زیرو رو می نمائیم و برای چراگاه مواشی و اغنام از آن استفاده می کنیم و بالاخره در کلیه شئون حیاتی برای ما مفید وهمواره از خیرات و برکات آن مستفیدیم ولی نمیدانیم و نمی فهمیم و از آیاتیکه در آنست رو گردان و از عظمتی که دست با قوت و قدرت در آن نهاده غافل و بشاهکاری که آفریننده با عظمت در آن بکار برده نادانیم

این خاك ناچیزیکه ما آنرا از پست ترین اشیاء وحقیرترین

(۱) آیه ۱۰۵ سوره ۱۲ «یوسف» و چه بسا این مردم بی خبر بر آیات و نشانهای قدرت حق که در آسمانها وزمین است می گذرند واز آن روی می گردانند

«۲» اشاره به آیه ۲۹ سوره ۷ «الاعراف» «کما بداکم تعودون» همچنانکه شما را آفرید بر می گردید

مخلوقات می شماریم و همین خاکیکه در دیده ما بیش از یك چیز و عنصر فردی نمی آید همانا حاوی عناصری بسیار و خواص بی شمار است و با المثل دانه گندمی در آن افشانده و چندین برابر مانند آن از همان نوع بهره می گیریم و یا سیر و عدس وامثال آنها از حبوباتیکه در طعم و خواص مختلفند در زمین می افکنیم و پس از چندی چندین برابر نظیر آنها برای ما بر می گردد و هسته خرما و تخم توت و قلمه انجیر و نهال سیب و میوه هائی از آن قبیل را درون خاك غرس می نمائیم و ثمره های قشنگی که در مزه مختلف و در خاصیت متغایر اند از آنها بر می گیریم

خاك است که از طرفی انواع خربوزه زرد و سرخ و سفید با بوهای طبیعی و معطر خارج می کند که هر یك شیرینی و جانفزا هستند و از طرف دیگر اقسام حنظل بیرون میدهد که تمامی تلخ و زهر آگین و جانگزا میباشد همه در شکل متشابه ودر سبزی متماثل آبشان یکی وخاکشان یکی (یسقی بماءٍ واحد) (۱) آب همان است ولی بوته و درخت یکسان نیست خاك همان خاك و آبخور یکیست ولی ثمرات و حاصل برابر نیست . این اختلاف بزرك و فراوان از کجاست ؟ آیا جز بجهت عناصر مختلفه موجوده در زمین است ؟ هر یك از این تخمها از عناصرمکنونهٔ در خاك عنصری جداگانه راجذب می کند که ملایم با تکوین آن میوه و ثمر باشد ر انواع مختلف هیچیك با دیگری مختلط و هیچ نوعی با نوع دیگر مشتبه نخواهد شد

«۱» اشاره به آیه ٤ سوره ۱۳ « الرعد » یعنی سیراب میشود بیك آب

تمامی بر فضای منسق ووزنی متفق قرار گرفته و عیاری معین ومیزانی مشخص دارند . هر میوه ایرا فصلی وهر ثمری را موسمی است میوه بهاری در پائیز بدست نیاید و میوه پائیز در تـابستان بسته نشود و میوه تابستانی درزمستان حاصل نگردد . واز اینهادراثربر تر برای عبرت بیشتر معادنی است که در کمون زمین پنهـان و از آن استخراج میشود . بنگریم بمعادن بها دار ثمینه و سنگهای ارزنده کریمه چون طلا و نقره و یاقوت و فیروزه و مانند آنها آیا جز از زمین و غیـر از ثمرات زمین انـد ؟ یکی ازمشاقـان . ومشتاقان بصنعت قدیمه (کیمیا) بمن می گفت اکسیر اعظمی که اهل این فن در پیرامون آن کوشاو بوسیله آن فلزات را از حالی بحالی متحول و بـالنتیجه بطلا متبدل میسازند آن نیز از خاك است . عارف ربانی شیخ محمود شبستری در رساله منظومه موسوم به (گلشن راز) بهمین مطلب اشاره کرده گوید :

شعاع آفتاب از چـارم افلاك — نگردد منعکس جز برسر خاك
تو بودی عکس معبود ملایك — از آن گشته تو مسجودملایك

بلی ! زمین ما که مربی موالید سه گانه (جماد و نبات وحیوان) است خرد محاط و مربای عوامل سه گانه (آب و هـوا و آفتاب) است زندگانی هم اوومرك هم اوست در داز او ودرمان نیز ازاواست ستارگان آسمان اگر بشماره در آیند ستارگان زمین قـابل شماره و احصاء نخواهد بود

بلی ستارگان زمین بشماره نیایند و معـادن زمین و عناصر آن

قابل احصاء نباشند هماره شریعت اسلامیت چه قرآن اسلام و چه احادیث اسلامی شان زمین را بزرك شمرده و تصریحاً و تلویحاً آنرا بنعمت یاد کرده است چنانکه فرماید

«الم نجعل الارض کفاتا احیآء و امواتاً » «۱» «والارض بعد ذالك دحاها اخرج منها مآءها و مرعاها . » «۲» « فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا المآء صباً ثم شققنا الارض شقاً فانبتنا فیها حباً و عنباً و قضباً و زیتوناً و نخلا و حدآئق غلباً و فاکهته و اباً » «۳» صرف نظر از کیاه و درختان و دانه ها و میوه ها و معادن و سنگها که زمین از خود بیرون میدهد اگر بهمین انسان یعنی همین انسانیکه با عقل و هوش شگفت آورخویش براتر و بخار و الکتریك مستولی شده‌واتم را تحت تاثیر وتسخیر خود آورده متوجه شویم آیا نه این است که خود او از خاك بدر آمده و تمام عناصر و اجزائیکه ساختمان بدنش را تشکیل میدهد از خاکست‌و پس از تلاش وتفرق بدن باز بخاك بر می گردد ؟

شاید بعلت شرافت خاك و طهارت و عظمت خیرات و برکات

«۱» آیه ۲۵ سوره ۷۷ «المرسلات » آیا ما زمین را کفایت بر هر امر بشر قرار ندادیم که زندگان در آن تعیش کنند و مردگان درآن‌پنهان شوند

« ۲» آیه ۳۰ سوره ۷۹ « النازعات » - و زمین را پس از آن بگسترانید و در آن آب و گیاه و چمنزاز چراگاه پدید آورد

« ۳» آیه ۲۵ سوره ۸۰ « عبس » پس باید آدمی بقوت و غذای خود بنگرد که ما آب باران را فرو ریختیم سپس خاك زمین را بشکافتیم و انواع گیاهان را از آن بر آوردیم‌و حبوبات برای غذا رویا نیدیم و باغ انگور و نباتاتی که هی بدروند وهی بروید و درخت زیتون و نخل خرماو باغهاوجنگلهای پردرختان کهن وانواع‌میوه وعلفهاوچراگاهها .

آن بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جانشین خویش و آنکسرا که از همه مردم بیشتر دوست میداشت یعنی علی علیه السلام را مکنی به (ابی تراب) فرمود علی ع هم این کنیه را بیش از سایر کنیه های خود محترم میداشت و شاید شاعر معروف عرب عبد الباقی عمری معنی شعر عرفانی خود را از اینجا استخراج نموده و گفته است :

خلق الله آدماً من تراب فهو ابن له وانت ابوه (۱)

و شاید از همین جا نیز راز زمین بوسی در برابر سلاطین درمقام تجلیل و تعظیم آنها کشف شود یعنی زمینی را تقدیس می کنم که چون توئی را نشو و نما داده و تو از آن بوجود امده ای تکوین کشتی و حکیم خیام در یکی از رباعیات خود گوید :

ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی است در سینه تو

و یکی از عرفای ربانی یعنی هاتف اصفهانی در ترجیع بند معروف خویش بدایع اسرار و حکم را از همین گفتار اخذ کرده و گوید :

دل هر ذره ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی

گرچه یکی از دانشمندان مبرز مصری که علاقه ای بادبیات فارسی دارد مقصد این شعر را اشاره بذره ای که از مخترعات و مکاشفات این عصر است اوّل و نظر گویند، را به اتم متوجه دانسته ولی مرا شك نیست که این ذره همان ذره ایست که تمام اجزاء عالم وجود را پر کرده و همه چیز از او بوجود آمده و مراد از آفتاب همان

«۱» خداوند آدمی را ازخاک بیافرید پس او پسر خاک است و تو پدرا وهستی

آفتابی است که هر خورشید و ماهی را روشنی از اوست و هر بصر و بصیرتی از ادراك فروغ ذات او نا توان و نا بیناست

بلی همین زمین با برکت که دارای آیات باهره و عجایب ظاهره است مستحق هر گونه تعظیم و تکریم و تعزیز و تقدیس است چنانکه‌دراحادیث نبوی صا اشاره بهمین‌امرشده و فرموده است « تمسحوا بالارض فانها برة لکم «۱» و در حدیث دیگر فرماید « انهالکم الحنون و اکرموا عمتکم النخله فانها خلقت من فاضل طینة ابیکم آدم . «۲» و تمام اینها رموز و اشاراتی است که لطایف آن براهل خود پوشیده نیست با این تقریر آیا سرّ فرمان باری جل شانه آشکار نمیشود که بتمام‌فرشتگان امر داده بآدمی که از خاك بوجود آورده و تمام خواص و عناصر خاك را در نهاد او نهاده و عالم اکبررادراو جاداده است سجده کنند ؟ بلی‌تمام کتب آسمانی بطرزهای مختلف و تقریر های متفاوت از مسئله سجود ملائکه بآدم حکایت کرد و بآنان بنام پرستش خداو تقدیس‌و تکریم او امر شد بزمینی که صاحب خیرات و برکات و دارای محیاوممات است سجده خضوع برند و بآن سجود و خشوع کنند و نیز از همین جا بسر امتناع و خود داری ابلیس که آفریده از آتش است در سجود بآدم و سر

«۱» مسح کنید بزمین زیرا که زمین عطیه ای برای شماست

«۲» همانا زمین ما در عطوف و مهربان شماست و گرامی بدارید عمه خوددرخت‌خرمارازیراکه نخل از مازاد خاك پدر شما آدم‌آفریده شده است «اشاره‌باینکه درنظام اشرف اخربن حد فاصل بین نبات وحیوان درخت نخل است که هم خواص نباتی و هم خواص حیوانی در اوست »

دشمنی و نفرتی که بین خاك و آتش است پی میبریم چه . زمین باعث جمعیت و آتش موجب تفریق وپراکندگی است جمعیت موجب قوت و تفریق باعث ضعف است زمین سرد معتدل و آتش سوزنده و مشتعل است زمین سبب ازدیاد ونما و آتش باعث خرابی و فناست بواسطه زمین هر زنده ای در عیش و زندگیست و بآتش هر جنبنده ای معرض هلاك و مردگیست - از این جهت باید فرشتگان بر آدم سجده کنند و پسران آدم برای پرستش خدا بزمین سر منت بسایند زیرا زمین مادر نیکخواه و سبب وجود آنهاست

از بعضی مزایای خاك و رفعت مقام و سر درجه و شرافتی که برای آن بیان کردم مغالطه شاعر باستان (بشار بن مبرد) که در طرفداری از ابلیس و برتری آتش بر خاك سروده رد میشود که گفته است . الارض مظلمة و النار مشرقة و النار معبودة مذ کانت النار «۱»

برهان بی اساس که در این شعر اقامه کرد بدو پایه متکی گشته که هر دو پایه سست و مردود است یکی آنکه زمین راتاریك دیگر آنکه آتش را همواره معبود دانسته است . از آنچه شطری اشاره شد و بذکر منافع زمین و برکات آن متذکر شدیم دانستیم که زمین نورانی و آتش ظلمانی است چه باعث حیات و حیات نورانی است و آتش رو حیاتی نیست بلکه معدم حیاتست و عدم حیات ظلمت

(۱) زمین ظلمانی و تاریك است و آتش روشن و روشنائی بخش است وآتش در زمانی که آتش بود مورد پرستش بوده است

است . زمین زندگی و آتش مرگ است و زندگیرا چه نسبتی با مرگ است و در پستی آتش همین بس که پروردگار آنرا عقاب بزهکاران شمرده و در مزیت زمین همین بس که آفریدگار آنرا بهشت عدن و مزد پرهیزگاران قرار داده است ـ اما اینکه آتش از زمانیکه بوده مورد پرستش بود بی پایه تر از دلیل اول است چه آتش راجز مجوسان امت دیگری ستایش نکرده و در باره آنهم گفته اند .

مثل المجوسی فی ضلالة تحرقه النار و هو یعبدها «۱»

اما زمین از بدو آفرینش و آنچه تاریخ بیاد می آورد مورد پرستش بوده بتها و هیاکل و اصنام و بتخانه ها تمامی از خاك بوده و اکثر امم سالفه بلکه تابحال هم بت پرست بودند و هستند و چون شرافت و طهارت زمین روشن گشت فرشتگانی که سرشتشان از زمین نیست بآدمی که مولود زمین است مأمور بسجده شدند و در شریعت اسلام هم جز برای خدا و بر زمین یا بر آنچه از زمین روئیده شود سجده پرستش جایز نیست

بعلت وجود مواد خنثی کننده و عناصر پاك کننده ای که در زمین نهاده شده شارع مقدس اسلام خاك را هم مطهر از حدث و هم مطهر از خبث قرار داده است آنجا که قذارت و نجاست معنوی باشد و آنرا جز آب چیزی زایل نکنند چون آب یافت نشود

«۱» مثال مجوسی آتش پرست در گمراهیش مثل کسی است که آتش او را میسوزاند و او آتش را پرستش می کند

یا استعمال آب ممکن نگردد «فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیداً طیباً» «۱» خاك خالص نظیف و پاکیزه را بدست آورند و با آن پیشانی و دودستی که بیشتر از سایر اعضاء محتاج نظافت و ازالهٔ غبار و کدورت است مسح کنند تا دستهائی که دائماً بکار و مباشر بااجسام مختلفه و ملامس باکثافات و قذارات است در اثر فرا گرفتن غبار حدث بر طرف و کدورت از آنها زایل و خاك جانشین آب گردد چه خاك برادر آب و آب خواهر آن است - و در جای دیگر حتی با وجود آب خاك مطهر ازخبث میباشد و باطن کفش وقدم و بسیاری از امثال آنها مثل ته عصا و مانند آنرا طاهر میکند چنانکه اگر کف پا یا کفش نجس شود و چند گامی بر زمین راه روند و عین نجاست بر طرف شود پا و کفش پاك میشود و بتطهیر با آب نیازی نباشد •

پس زمین هم سجده‌گاه و هم پاك و پاك کننده است و قصد حدیث مشهور نبوی ص « جعلت لی الارض مسجداً وطهوراً » «۲» بآن ناظر است یعنی هر جازمان نماز فرارسد بسجده می افتم و نماز می گذارم و هر زمان آب یافت نشود بخاك خود را طاهر می سازم . پس زمین هم پاك و هم پاك کننده است - بلی بتمام معنی پاك کننده است زیرا در خاك موادی است که تمام آثار سمی را خنثی می کند و تمام میکربهای وبائی و بیماریهای واگیر دار (مسری) را می کشد

(۱) آیه ۴۳ سوره ٤ « النساء » پس اگر آبی نیافتید کف بر خاك بزنید و با خاك پاك تیمم نمائید

(۲) زمین برای من سجده گاه و محل پاك قرار داده شده است

و بجهت همین صفت خصوصیتی که در زمین است شرایع آسمانی مخصوصا شریعت اسلام دفن اموات را در خاك واجب فرموده و دفن مرده را در غیر آن جایز ندانسته و بخاك نهادن صورت مرده راسنت قرار داده و افکندن مرده را در دریا (با تمکن دفن در خاك) منع فرموده و سوزانیدن آنرا در آتش گناه شمرده است. هـر چند در بادی نظر سوزانیدن مرده در آتش برای کشتن میکربهای مضره برای زندگان بصلاح نزدیکتر می آید چنانکه برهمنان هند مردگان خود را در آتش می سوزانند ولی بدن مرده پس از مفارقت روح میکرب های مسری و وبائی بیرون میدهد که چون حس حرارت آتش کنند پیش ازسوختن درفضا پراکنده شده و هوا را ملوث و آلوده میسازند و نیز چون مرده را در بحر یا نهر بیفکنند میکربهای مسریه وذرات مؤذیه در آب نشو و نما کرده و بر شدت و کثرت خود می‌افزایند بر عکس بدن مرده چون در خاك مدفون شود خاك را موادی است که خاصیت آنها تلف کردن این جرثومه ها و ذرات مختلفه الانواعی است که اگر پراکنده شوند هر زنده ای را هلاك و حتی گیاهـان را معدوم میسازند ـ علم جدید نیز این نظر را تأیید می کندودانشمندان اروپا گفته اند در خاك ماده ایست که میکرب هر مرضی ازامراض مانند سل و تیفوئید و مالاریا و غیر آنها را از بین میبرد و اگر این ماده خنثی کننده در خـاك نبود از بدن هر مرده ای که انواع این امراض منتشر و بفنای تمـام زندگان منتهی مـی گردید

(۱) و شاید گفتار خدایتعالی « الم نجعل الارض کفاتاً احیآء و امواتاً» اشاره بهمین مدعا باشدچه اهل لغت از معانی (کفت . بفتح کاف و سکون فآ و تآء) گرد آمدن . و ضمیمه کردن و میراندن و بهلاکت رسانیدن را گفته اند و چون گفته شود (کفته الله) ای اماته یعنی خداوند اورامیرانیدو معنی کفاتاً در آیه مبارکه آنستکه زمین زندگان را جمع آوری و منضم بخود می کند سپس بعد از مرگ میکربهای آنرا گرد می آورد و آنها را می کشد - واین خود یکی از معجزات قرآن است و همچنین می بینیم که پیشینیان ازفلاسفه چه متقدمین و چه متاخرین آنهااز یونان و هند وایران و غیرآنها در آنچه از خواص معادن و زمین وحیوانات آن استخراج کرده و گفته اند از کنوز و رموز و خزائن و دفائن که دست صانع حکیم درزمین بودیعت نهاده شمرده اند که بعشری از معشار آنها نرسیده وشاید نسبت آنچه را که بآن دست یافته اند بانچه که بآن نرسیده اند نسبت ذره بفضاء و قطره بدریا باشد و همواره علم و بحث بعجایبی تازه بر می خورد و پایانی برای آن نیست بلکه دنیا بآخر میرسدو کشف عجایب زمین بانتها نخواهد رسید

با ذکر مقدمات بالا سرّ آیه مبارکه مذکوره در صدر این رساله معلوم میشود که اشاره بهمین زمینی است که از آیات باهره خداوندی است و شب و روز برآن می گذریم واز آن آیات غافل و روگردانیم

«۱» تفسیر آیه قبلا گذشت

و هرگاه اندکی از منافع و طبایع مکنونهٔ در آن برای ما تجلی کند خواهیم دانست که هم او مادر مهربان نیکو کاری است که ما را زائیده و از پستان نعم و برکات خود ما را شیر داده است و این بشر جز کشتی از کشتیها و درختی از درختان بارور و بنا نمای این مادر نیست که ما را به پشت خود پرورش داده و از ثمرات و نتایج خود غذا داده و دو باره بشکم او بر گشته و در احشای آن جای گزین خواهیم شد

رسول خدا ص فرمود : ان الارض مبرة لکم فیتممون منها و تصلون علیها فی الحیاة وهی لکم کفات فی المماة و ذالك نعمته من الله و له لحمد و افضل ما یسجد المصلی علیه التربة القبة «۱» وشاعرحکیم باستانی عرب (امیته ابن ابی الصلت) که طلیعه اسلام را دربدواول طلوع ادراك کرد ولی اسلام نیاورد زیرا خودرا برای دعوی نبوت حاضر مینمود درصورتیکه عنایت خداوندی با او مساعد نبود و بشخص احق و سزاوار تری متوجه بود در پاره ای از قصاید مطوله خود که در باره آسمان و جهان و مبدء و معاد و قبرو دوزخ و حشر ونشر و افلاك و املاك سروده بعض ازاین مزایا ومنافع زمین تذکر دادهودر یکیازچکامههایطولانیخودمیگوید

«۱» همانا زمین برای شما عطوف و مهربانست از آن تیمم می کنید و در زندگی برآن نماز می گذارید و در مرك موجب کفایت شماست و این نعمتی از جانب خدا است و سپاس مختص خداست و بهترین چیزی که نماز بر آن سجده کند خاك پاك است

الارض معقلنا و کانت امنا فيها مقابر نا منها نولد (۱

و در جای دیگر گوید

هی القرار فما نبغی بها بدلا ما ارحم الارض الاانا کفر
منها خلقنا و کانت امنا خلقت و نحن ابناؤها لو اننا شکر (۲

و از روزهائی که درشریعت اسلام محترم و قابل تقدیس شمرده شده روز «و حو الارض» یعنی روز بیست و پنجم مـاه ذی القعدة الحرام و از ایامی است که روزه گرفتن در آن سنت موکد است و آن روزی است که زمین از زیر خانـه کعبه کشیده شده یعنی پهن و منبسط گردیده است و در آن روز خواندن دعای جلیلی وارد گشته که اول آن این است « اللهم داحی الکعبه و خالق الحبه و کاشف الکربه اسألك بهذا الیوم من ایامك التی عظمت حقها وقدمت سبقها و جعلها عند المؤمنین ودیعه و الیك ذریعه ۰۰ تا آخر دعا (۳

و فرمایش خدایتعالی « والارض بعد ذلك دحاها » اشاره بهمین موضوع است

اینك بگفتار سابق خود بر گشته گویم آیا زمین با این وصف

«۱» زمین ملجأ و پناه گاه مـاست و او مادر ماست قبور ما در آنست و از آن زائیده میشویم

«۲» زمین قرارگاه ماست و ما بدلی برای او نمی جوئیم چقدر زمین مهربانست جز آنکه ما نسبت بآن کفران داریم ـ از آن آفریده شده ایم و او مادری است که ما را بوجود آورده است و ما پسران اوئیم هرگاه شکر گذار باشیم

«۳» پروردگارا که گستراننده زمین و شکافنده دانه و بر طرف کننده اندوه هستی ترا بحق این روز که از آیات تست آنچنان آیاتی که حق او را بزرك قرار داده ای و سبقت آنرا ظاهر داشته ای و آنرا در نزد مؤمنین امانت قرار داده ای و بسوی خودت وسیله شناخته ای ۰۰۰۰

سزاور تقدیس و تفخیم و تجلیل و تعظیم نیست و آیا شایسته نیست که از راه اکرام و احترام و شکر گذاری از نعمتهای خدایتعالی که بوسیله زمین بما عطا گشته بآن کرنش نمائیم و بخدائیکه این زمین با برکت را آفریده سجده عبودیت بریم و بانتقال در عظمت مخلوق بعظمت خالق قوه فکریه خود را از راه نشاط بحرکت آوریم و با عجز عقول و افکار و دستهائیکه در تجلیل تمام عناصر واستخراج تمام جواهر آن ناتوان است باین نکته التفات کنیم که این زمین ما بالنسبه بسایر کرات و ستارگان و منظومه های شمسی که ملیونها از آن کشف و معذالك جز اندکی از آنان بشمار نیامده است این زمین با عظمت جز ذره ای که در دریای بیکران این فضای نامتناهی شناور است نباشد . جل جلاله وعظم شأنه چه عظیم است این خالق وچه مدهش است قدرت وعظمت او و تا چه حد بدیع وحیرت افزا است صنعت و خلقت او

آنچه را دو فضیلت این کره شناور در این دریای بیکران عالم کون یعنی زمین بیان کردیم معلوم و واضح است و نیز روشن و هویدا است که هرچند کره زمین ظاهراً متحد الشکل و بقاع آن متساوی الاجزاء اند لکن موقع آزمایش و امتحان ومورد ظهور و عیان بقاع و طباع و ارضاع آن مختلفه الاحوالند چه هم پاك و ناپاك و هم شیرین و هم نمکین هم ترش و هم تلخ در آن یافت می گردد و فرمایش خدایتعالی

« و فی الارض قطع متجاورات » ۱ ناظر بهمین کیفیت است
ر این اختلاف بسی محسوس است که برزگـر مشتی گندم بخـاك
میریزد و چندین برابر مانند ان باو بر می گردد و همان مشت را
بزمین دیگری می افکند و بلاثمر مانده پـوسیده و میـرزد و حتی
تخم اولیه آنهم بهدر میرود و لذا شکی نیست که زمین پاك پر سود
برای تکریم و سجود سزاوار تر خواهد بود چنانکه خاك عراق اجمالا
بواسطه نفاست طینت و وسعت صحـاری و کثرت اشجار و زیـادی
نخلستانهـا و جریان دورود معظم دجله وفرات در جلگه مزبور
سپس اگر تحری کنیم و جلگـه هـای عراق را بنظر تجسس آوریم
قول درستی است اگر بگوئیم که برترین و بهترین این بقاع که خاکش طیب
و طینتش طاهر و بوی آن پاکیزه تر است همانا تربت کربلاست یعنی
همان خاك سرخ فام طیبی که قبل از اسلام هم تابوت و معبد ومدفن
امم سالفه از آن گرفته و بنا میشد و فرمایش حسین علیه السلام در
یـکـی از خطب مشهوره اش اشاره بهمین معنی است کـه فرمود :
« و کانی باوصالی هذه تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس
و کربلا ۰۰۰۰ » ۲
و همین خاك است کـه ابوریحان بیرونی در کـتاب جلیل خود
« الاثار الباقیه » تربت معموره کربلا نامیده است . بلی پاکی هر

« ۱ » آیه ٤ سوره ۱۳ « الرعد » در زمین قطعاتی مجاور و متصل
است « کـه آثار هر قطعه ای مباین با دیگری است »

« ۲ » قسمتی از خطبه مشهور حضرت اباعبدالله که فرماید : (وگویا
می بینم گرگان فلاتها و بین نواویس و کربلا بند بند مرا جدا می سازند ۰۰ الخ

چیز به پاکی آثار و کثرت منافع و اهمیت فوائد آن شناخته میشود و بر پاکیزگی آنزمین و امتیازش برغیر خود بهترین دلیل خوبی میو ها و طراوت اشجار و قوت رشد و نمای آنهاست و خاك کربلا از جهت ماده و منفعت بکثرت میوه و تنوع و غزارت از خاکهای دیگر ممتاز است چنانکه بسیاری از میوه های عراق اختصاص بزمین کربلا یافته و در سایر شهر ها و بادیه های عراق مانند آنها یافت نمیشود بنا برین حق صحیح و صحیح حق این است که پاکیزه ترین بقعه زمین ضریح و خوابگاه کریمترین شخصیت روزگار باشد

بلی تا دنیا باقی است ما در دهر نمیتواند کاملترین فردی در انسانیت و جامعترین ذاتی واجد تمام مزایای عبقریت که ممکن است در طبیعت بشریت باشد و والاترین روحی ملکوتی که در اصقاع ملکوت و جوامع جبروت بوجود آورد جز آن نوری که چون بدو حصه شد حصه ای سید انبیاء محمد ص و حصه دیگر سید اوصیاء علی ع پدید آمدند و چون دوباره بهم پیوستند حسین و حسن یعنی مجمع نورین و خلاصه گوهرین بوجود آمد که رسول ع در باره اش فرمود حسین منی وانا من حسین سپس ما در دهر عقیم شد و تا ابدالآباد مانندی برای آنان نزاد و نظیری برای آنها بوجود نیاورد و چون زمین سزاوار سجود باشد و سجود بر غیر آن جایز نباشد آیا سزاوار تر و بهتر آن نیست که پیشانی برافضل واطهر خاکی از زمین برای پرستش خدای عالمین نهاده شود ؟ و آن خاك حسینی است چرا ؟ برای اینکه

از حیث ماده گرامی تر و از جهت عنصر پاکیزه تر و از جنبه جوهر صافی تر از سایر بقاع کره زمین است و چون شرافت جوهری آن بطیب عنصری پیوسته شودو چون روح و ماده تـوام گشته و صورت و حقیقت برابر است و بالضروره با شرافت ترین بقاع زمین میباشد چنانکه یکی از افاضل نویسندگان این عصر (۱) بآن تصریح کـرده و بسیاری از اخبار و آثار بآن شهادت میدهد و سید قدس سره در فقه منظوم و مشهور خود در بیت معروف باین مضمون اشاره فرمود است که :

و من حدیث کربلا و الکعبة　　لکربلا بان علو الرتبة(۲)

و این شعراء (عربی و فارسی زبان) از زمان شهادت تا امروز در بیان فضل این تربت و قدس شرافت و مزیت این خاك بـر تمـام خاکهای بقاع کره ارض تلفیقات و تفننانی در منظومات خود ابرازداشته اند که اگر تمام آنها گرد آید خود مجلد ضخیمی خواهد گردید

«۱» مقصود علائلی نـویسنده مشهور صاحب کتاب (سمو المعنی» والمقاد است که در « ابوالشهداء » صفحه ۱۰٤ گوید : « پس آن « یعنی کربلا » امروز حرمی است که مسلمانان برای عبرت و ذکری آنرا زیارت‌می کنند و غیر مسلمانان برای نظر ومشاهده بسوی آن رهسپار میشوند ولکن اگرحق آن در مقام تعظیم و تجلیل ادا شود سزاوار است که زیارتگاه هر آدمی باشد که عارف نصیبی ازطهارت و قدس و بهره ای از تقوی و فضیلت برای بنی نوع خود است زیرا ما بقعه ای از بقاع زمین‌را که اسمش مقترن بفضائل ومناقب باشد برای نوع انسان بالاتر از این بقعه ای که پس از خوابگاه حسین در آن مقرون بفضائل باشد بیاد نداریم ...

«۲» و از حدیث کربلا و کعبه اگر ذکری شود برای کربلا علو مرتبت واضح و روشن است

و نیز درزیارت حسین علیه السلام و سایر شهدآء رضوان اله علیهم می خوانیم (اشهدلقد طبتم وطابت الارض التی فیهادفنتم (۱

و همچنین تمام فقهای ما در کلمات ومؤلفات مختصر و مطول خود متفق اند که سجود بر غیر زمین یا آنچه از زمین میروید (غیر خوردنی وپوشیدنی) روا نیست وافضل سجود بر تربت حسینی است و از جمله این مؤلفات کتاب (سفینته النجاة) برادرما شیخ احمد کاشف الغطآء قدس سره است که در عصر خویش مرجع اعظم شیعه بود و ما جزء اول آن کتاب را با تعلیقات و حواشی که خود بر آن نوشته ایم در سال گذشته بچاپ رسانیدیم و تعلیقات جزء ثانی را نیز کامل کرده و آماده برای چاپ میباشد و بیش از آنکه این سؤال بما برسد و در مقام نگاشتن این جواب و نوشتن این رساله بر آئیم بر این فقره (یعنی سجود بر ارض) از کتاب مزبور تعلیقی نوشته ایم که عین عبارت آن ذیلا نقل میشود :

« و شاید رمز لازم شمردن شیعه بسجود بر تربت حسینی راعلاوه بر آنچه در فضیلت آن از اخبار وارده مستفاد میشود مضافاً باینکه از حیث نظافت و نزاهت سالمتر واز سجود بر سایر اراضی و آنچه از فرش یا بوریاو حصیر های ملونه بر زمین می افکنند و غالبا پر از گرد و خاك و میکربهای فراوان میباشد ومضافاً بر سایر اغراض عالیه و مقاصد سامیه که در سجود بر آن خاك متصور است غرض این

«۱» گواهی میدهم که شما پاك هستید و زمینی که در آن دفن شده اید نیز پاك و طیب است

باشد که نماز گذار موقعی که پیشانی خود را بر این خاك پاك می نهد بیاد آورد که این امام جان خود و اهل خاندان خود و برگزیده های یاران خود را عقیده خویش و اعتقاد بمبدء برای منهدم ساختن هیاکل جور و ظلم و مبانی طغیان و فساد و خود پرستی و استبداد فداساخت و چون حالت سجده بزرگترین رکن ارکان نماز است و در حدیث آمده است (نزدیکترین حال بنده بپروردگارش حالت سجود اوست ـ اقرب ما یکون العبد الی ربه حال سجوده) مناسب آن است که با نهادن جبهه بر این تربت پاك و خاك تابناك بیاد آورد که اینانند انکسانیکه بدنهای خود را باین خاك انداخته و قربانی حق وحقیقت مطلق ساختند و جانهاشان بجانان پیوست و بملا اعلی پرواز نمود تا در آنجا خضوع و خشوع کنند و این دنیای دون و زخارف فنا پذیر آنرا حقیر و پوچ شمارند و شاید از خبریکه بعداً ذکر آن بیاید که فرموده اند (سجود بر تربت حسینی حجابهای هفتگانه را پاره میسازد) مقصود این باشد و در این حالت سجده است که سر صعود و عروج از تراب برب الارباب یعنی از خاك بعالم پاك و غیر اینها از حکمتهای لطیفه و اسرار دقیقه مکشوف میگردد ـ پایان »

چون بپاره ای از مزایای زمین و خواص تربت حسینی مطلع شدیم اگر گفته شود که از خاك شفای بیمار و درمان درد حاصل آید شگفتی نباشد و گزافه ای گفته نشده است چه تربت حسینی بنا بر آنچه در بسیاری از اخبار و آثاری که بحد تواتر رسیده است تربت

شفاست و حوادث و وقایعی که در حصول شفاء در مقام استشفاء از
امراض که اطباء از علاج آن عاجز گشته اند نیز بحد تواتر رسیده
است با این وصف آیا روانیست که دست قدرت در این طینت عناصری
شیءِ ائی نهاده باشد که شفای آلام و دا وی اسقام و کشنده میکربهای
موذیه باشد و یا آنکه علمای امامیه بنا بر اخبار متضا فره متکاثره در
حرمت خوردن خاك متفقند خوردن خاك قبر حسین علیه السلام را
بآداب مخصوصه و مقدار معینه بشرط اینکه کمتر از نخود و بکیفیت
خاصه و ادعیه معینه مأثوره از خود قبر گرفته باشند مجاز دانسته اند
و دراین نیز انکارو استبعاد وغرابتی سزاوار نیست و این صفت روحیه
ایست که طبیب ربانی بنوروحی و الهام آنچه را در طبایع اشیاء
است ببیند و باسرار طبیعت و گنجهای دفینه ای که عقول بشر بکنه
آن نمیرسد دست یابد شاید بعداً در اثر بحث و جستجوو کوشش که
دانشمندان بزرك بعمل می آورند بر مزآن پی برند و سر آنرا کشف
و طلسم آنرا بگشایند چنانکه سر بسیاری از عناصریکه دارای اثرات
عظیم بوده معارف پیشینیان بآنها وقوف نیافته و با تقدم علمی وبلندی
فکر و عظمت آثاری که داشته اند در متفکره آنها هم خطور نمی
نموده است و چه بسیار اسرار و منافع بیشماری که در موجود
ات کوچك و ذرات ضعیف مکنون و هنوز هم مجهول مانده خطور
ببال و عبور در خیال هیچیك از دانشمندان ننموده است و برای
مثل (پنی سلین) و نظایر آن ما را بس است و برای گراه اینمطلب

کافی است بلی همواره اسرار طبیعت و رموز عالم کون مجهول می‌ماند تاهنگامیکه خداوند عالم متعال بدانشمندان کنجکاو فعال بـرای حل عقده و کشف رمز استخراج آن گنجهای مکنونه اجازه دهد وبمصداق (الامور مرهونته باو قاتها) موقع بروز و ابراز آنها برسد چه(لکل کتاب اجل و لکل اجل کتاب - برای هـر کتابی مدت و سر رسیدی است و برای هر مدت کتابی اسـت) لازال علم بشری در تجدد و بحر دانش در طلاطم است و هر روز گوهری جداگانه خارج کند وذخیره تازه ای بیرون میدهد

پس چون شنیدی که پزشکان از درمان درد پاره ای از بیماران ناتوان شدند و آن بیمار با نیروئی روحانی و دستی غیبی وانگشتی مخفی باستعمال تربت حسینی شفا یافت یا بوسیله دعا و التجای بقدرت قادر ازلی درمان یافت یا ببرکت دعـای یکی از بندگان صالح حق از مرضی رهاگردید ترا حق انکار وجای شگفتی و استغراب نخواهد بود بلی در این مقام مبادرت بانکار مقتضی حزم و احتیاط و رعایت جانب عدل و انصاف نیست چه رسد بآنکه بمسخره و استهزآء پرداخته‌شود بلکه در امثال این قضایا و حوادث غریبه بهتر آنستکه بقاعده مشهوره شیخ الرئیس حسین بن سینای رجوع شودکه فرمود (کلماقرع سمعك من غرایب الاکوان فذره فی بقعة الامکان حتی یذودك عنه قائم البرهان (۱

«۱» آنچه را از غرایب عوالم کون بگوش تو برخورد آنرا در بقعه امکان بدان «یعنی ممکن بدان و منکر آن مشو» تا آنکه برهانی بر رد آن و عدم امکان آن اقامه گردد

این بود جمله ای در باره مزایای زمین و فلسفه سجود بر آن و بر تربت حسینی که ذکر آن باقلم میسر بودو نیز روشن گردید که شیعه قائل بوجوب سجود بر تربت حسینی و عدم جواز سجود بر غیر تربت یا سجده نکردن پاك برزمین نیستند بلکه قائلند که سجودبرزمین فرض و واجب و بر تربت حسینی سنت ومستحب و حاوی فضیلت است و اینکه پاره ای از احمقان و سبکمغزان از راه کینه توزی و بغض بشیعیان گویند که این تربت بمنزله بت و صنمی است که شیعیان بر آن سجده می کنند و پیشانی عبادت می نهند جز گفتاری پست و سخیف از متعصبی زشت و کثیف نیست زیرا شیعیان همواره درزبانها و مولفاتشان پرو علنا فریادمیزنند که جز برای‌خدای واحدواحد سجود روا نیست بر تربت سجود برای خداست و سجود بر تربت نیست و این گروه بیچاره و کینه جوی از مسلمانان فرق سجود برشیئی و سجودبرای شیئی‌را نمی گذارند چه سجود منحصر بخدای عزشانه است ولی برزمین‌مقدس و برتربت پاك باید سجده نمود سجود چنانکه سجود فرشتکان برای خدا و بامر خدا و جهت تکریم بآدم بود و مقصود سجود بر خود آدم نبود بلی سجود بر تربت حسینی از زمانهای قدیم شعار شایعی برای این طایفه (شیعه مذهب) بود که آنرا بصورت لوحی بنام مهر ساخته و در جیبهای خود حمل می نموده وبر آن نماز می گذارده و یا آنها را درسجاده ها ومحل سجده خود می نهاده اند و حتی در مساجد و معابد شان نیز از این انواع بمقدار

معتدبهی پراکنده بوده است ـ و چه بسا پاره ای از عوام شیعه خیال کنند که در نماز جز سجود بر آن مهر صحیح نیست ولی این خیال البته ارتباطی بعقیده مردمان آگاه و خواص شیعه نخواهد داشت

امامنشاء و مبدء انتشار این عادت یا عبادت و کیفیت نشو و نمای آن و تعیین اول کسیکه از مسلمانان بر آن نماز گذارده وسپس باین وضع قریب انتشار و شیوع یافته آنستکه در بدو طلوع آفتاب اسلام در مدینه یعنی در سال سوم از هجرت جنك خونین بین مسلمین و قریش در (احد) وقوع یافت و در آن جنك بزرکترین رکن اسلام و نیرومند ترین حامی از حامیان سید انام یعنی حمزة بن عبد ـ المطلب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر رضاعی آنحضرت بخاك افتاد و بوضع فظیعی شهادت یافت و این مصیبت بر پیغمبر ص و عموم مسلمانان بسی بزرك آمد ویژه آنکه بنی امیه یعنی هند زن ابوسفیان و مادر معاویه آنحضرت را بصورت شنیعی مثله نمود و اندام آنحضرت را ببرید و جگراو را بدر آورده وبدندان گرفته بزمین انداخت پیغمبر اکرم ص بزنان مسلمانان امر داده که بر عمویش نوحه کنند و ماتم سرا ها بپا نمایند و امر تکریم حمزه ع تا جائی توسعه یافت که مردم خاك قبر او را گرفته بآن تبرك می جستند و برای خدایتعالی بر آن سجده میبردند و از آن سبحه می ساختند ـ ودرپاره ای از مصادراخبار چنین منصوص است که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا (ص) باین کار اقدام فرمود یا شاید

او اول کسی بود که باین عمل در حیات پدرش رسول الله صا مبادرت نمود و شاید پاره ای از مسلمین نیز بآنمخدره سلام الله علیها اقتدآء تاسی نمودند ـ در اینموقع حمزه ع بسید الشهدآء ملقب گردید و پیغمبر صا او را (اسد الله و اسد رسوله) مینامید و چنین بخاطر دارم که در بعضی از مصادر اخبار چنین دیده ام که عبارت آن تقریباً این است « حمزه در احد بخاك سپرده شد و بسید الشهدآء نامیده گشت و مردم بر خاك قبرش سجده کردند و چون حسین ع کشته شد او ملقب بسید الشهدآء گردید و بر تربت او سجده بردند » و چیزیکه در مزار بحار مجلسی قدس سره روایت شده مؤید این قول است و عبارت آن این است « از محمد بن ابراهیم ثقفی از پدرش از صادق جعفر بن محمد علیهما السلام که فرمود فاطمه دختر رسول خدا صا سبحه اش از ریسمانی بود پشمی که بعدد تکبیرات بر آن گره زده بود و آنرا بدست می گردانید و تکبیر می گفت و تسبیح می نمود تا آنکه حمزة بن عبد المطلب کشته شد و آن خاتون تربت او را گرفت و از آن تسبیح ساخت و مردم نیز چنین کردند وچون حسین صلواة الله علیه کشته شد امر باو بر گشت و تربت او را برای فضیلت و مزیتی که داشت برای تسبیح بکار بردند . انتهی)

اما اول کسیکه از مسلمانان بلکه از ائمۀ مسلمانان بر آن نماز گذارده بنا بر آنچه من از آثار بدست آورده ام و از اخبار اهل بیت و طاهرین در حدیث از استادانی که قسمتی از عمر را در

خدمتشان بسر برده ام استفاده نموده ام آنستکه امام زین العابدین
علی بن الحسین علیها السلام پس از فراغ از دفن پدرش و اهل بیت
و انصار او مشتی از آنخاك که بدن شریف یعنی بدنی راکه بشمشیر
دشمنان متلاشی شده در آن نهاده بود بر گرفت و این خاك را در
کیسه ای گذارد و از آن سجاده وسبحه ای ساخت و این همان
سبحه ای است که چون در شام او را بر یزیـد وارد نمودند بدست
داشت و می‌گردانید یزید از آنحضرت پرسید این چیست که بدست
داری و می گردانی آنحضرت در پاسخ از جد خود رسول الله صا
خبری روایت فرمودکه ما حصلش این بود که هر کس صبح تسبیحی
بردارد و دعای مخصوص بخواند آنرا دائما برای او ثواب می
نویسند هر چند او تسبیح نگوید و چون امام علیه السلام واهل بیت
بمدینه بر گشتند باین تبرك می جست و بر آن سجده مینمود وبعضی
بیمـاران عائله خود را بآن معالجه می فرمود و اینمسئله در نزد
علویین و اتباع آنها و مقتدیان بآنها شیوع یافت ــ بنا برین نخستین
کسی که بر این تربت نماز گذارده و آنرا بکار برده است همانـا
زین العابدین چهارمین امام از امامان دوازده گانه معصومین بوده
است وباینموضوع نیز در جلد یازدهم بحارالانوار در احوال آنحضرت
اشاره گردیده است ــ پس از امام چهارم پسرش محمد الباقر ع پنجمین
امام او را بیروی فرمود و در این دعوت او را دنبال کرد واصحاب
خود را بر این کار بر انگیخته و در نشر فضایل و برکات تربت

حسینی ترغیب می فرمود پس از آنحضرت پسرش جعفر الصادق سلام الله علیه بر تحریص شیعیان که در عهد او عده آنها رو بازدیاد نهاده و از طوایف بزرگ مسلمانان و حاملین علم و آثار بشمار میرفتند (و ما در رساله اصل الشیعه بآن اشاره نموده ایم) می افزود و خود شخصا سجده بر آن نموده و الزام هم می فرمود - و در مصباح المتهجد شیخ الطایفه شیخ طوسی قدس الله سره بسند خویش روایت می کند که برای ابی عبداله الصادق علیه السلام پارچه ای بود از دیبای زرد و در آن تربت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نهاده بود و چون هنگام نماز میرسید آن تربت را بر سجاده خود می ریخت و بر آن سجده می نمود - سپس گوید سجود بر تربت ابی عبدالله الحسین علیهما السلام حجابهای هفتگانه را پاره می کند وشاید مراد ازحجابهای هفتگانه حاآت هفتگانه ازصفات رزیله ای است که نفس را از استضائه بانوار حقیقت حاجب و مانع می گردد و آنها (حسد - حقد - حرص حدت - حماقت - حیله - و حقارت) میباشند و سجود بر تربت حسینی بنا بر آنچه از فروتنی و توسل بپاکان در باره حقتعالی در آن است آن حجابها را پاره کرده و میدرد و آنرا بحاآت هفتگانه فضایل اخلاقی مبدل می کند که عبارتند از (حکمت - حزم - حلم - حنان حصافت - حیآء - حب) و از اینروست که صاحب وسایل ازدیلمی روایت می کند که صادق علیه السلام جز بر تربت حسینی ٤ برای و تذلل بدرگاه خداو استکانت و فروتنی بمقام کبریا سجده نمی نمود

و همواره ائمه دیگر از اولاد و احفاد آنحضرت برای سجود بر تربت احساسات و عواطف مردم را تحریك فرموده وهمت آنها را برانگیخته و التزام شیعیان را بر اینکار موجب میشدند ومضاعف شدن اجر و ثواب در تبرك بآن و مواظبت بر آنرا بیان مینمودند تا امروز که می بینیم شیعه باین التزام خود را ملزم و کاملا خود را بآن مهتم ساخته است از زمان صادق علیها السلام یکقرن نگذشته بود که شیعه تربت را بشکل مهر و الواح ساخته وبطوری که امروزمعمول و متعارف است آنرا در جیب می نهادند - و نیز در وسایل از امام دوازدهم حجت عصر علیها السلام مروی است که حمیری بآنحضرت عریضه کرد و از سجده بر اوح گلی قبر حسین علیه السلام پرسش نمود که آیا در آن فضیلتی است آنحضرت سلام الله علیه در پاسخ مرقوم فرمود (ترا جایز است و در آن فضیلت است) سپس ازسبحه پرسیدوجواب بهمین نحورسیدبنابراین معلوم میشود که ساختن تربت بطور لوح وقرص (بشکل مهر) چنانکه امروزمعمول به است از همان عصر یعنی اواسط قرن سوم (درحدود ۲۵۰ هجری)معمول بوده است و نیز در وسایل از صادق ع مروی است که سجود بر گل قبر حسین ع زمینهای هفتگانه را نورانی میسازدو هر کس تسبیحی از خاك قبر حسین با او باشدباوثواب تسبیح میدهند هرچند آنهم تسبیح نگوید

احادیث فضیلت تربت حسینی و قداست آن منحصر بشیعه و احادیث آنها از امامان خود نیست بلکه در متون کتب مهمه

حدیث علمای سنت برای فضیلت تربت شهرت وافر و اخبار متضافری است و از مجموع آنها چنین مستفاد میشود که در عصر جدش رسول خدا صا نیز برای تربت گفتگو هائی شایع و تذکراتی واسع بوده یعنی در همانحال که حسین ع کودکی صغیر و طفلی نورس بود بلکه پاره ای از اخبار مربوط بقبل از ولادت او نیز میباشد و پیغمبر اکرم صا از همان مواقع از آن خبر میداده و فضیلت آنرا گوشزد می کرده و بخونهای پاکی که بر آن خاك خواهدریخت پیشگوئی می فرموده و بکشتن حسین و اهل بیت و یارانش در آن زمین اخبار می نموده است

وبرای صدق این دعوی و صحت مهمی آن ممکنست بکتاب (الخصایص الکبری) متعلق بسیوطی که در سال ۱۳۲۰ قمری درحیدر آباد دکن بچاپ رسیده درباب (اخبار النبی بقتل الحسین علیه السلام) مراجعه شود که در آنجا حدود بیست حدیث از بزرگان ثقات از روات علمای سنت و مشاهیر آنها مانند حاکم و بیهقی و ابی نعیم و نظائر ایشان ازام الفضل بنت الحارث و ام سلمه و عایشه و بیشتر از ابن عباس و ام سلمه و انس (صحابه و خادم مخصوص رسول خدا صا) روایت می کند راوی در بیشتر آن احادیث گوید « بر رسول خدا وارد شدم و حسین را در دامان او دیدم در حالتیکه دیدگان رسول الله صا باشك آلوده بود و خاك سرخ خامی در دست داشت و آنرا میبوسید راوی پرسید این خاك چیست

یا رسول الله بپاسخ فرمود جبرئیل نزدم آمد و مرا خبر داد که چیزی نمی گذرد امت من این پسرم را می کشند و از خاك زمینی که در آن کشته میشود برایم آورده و این آن خاك است » جمعی دیگر روایت کرده اند که فرمود « او در زمین عراق کشته میشود و این تربت او است و آن تربت را نزد ام سلمه زوجه خود بودیعت نهاد فرمود چون دیدی از این خاك خون بر آید بدانکه حسین کشته شده است و آنخاتون این خاك را نگهداری مینمود تا روز عاشورای سال شهادت حسین دید که از آن خاك خون تراوش کرده و دانست که حسین کشته گردید . » بلکه در این کتاب (الخصایص) و در (عقد الفرید عبدربه) بیهقی و ابو نعیم از زهری روایت می کنند که گوید : « بمن چنین رسید که روز قتل حسین هیچ سنگی از سنگهای بیت القدس نبود که چون او را بر کنار کنند خون تازه در زیر آن نبینند » و همچنین از ام حیان مروی است که « در روز قتل حسین سه روز دنیا تاریك شد و هیچکس کس دست بزعفران خود نزد مگر اینکه بسوخت و هیچ سنگی را در بیت المقدس بر نگردانیدند مگر آنکه در زیر آن خون تازه دیدند » اما احادیث تربت حسینی و شیشه ام سلمه و غیر آن و شیوع ذکر تربت در زمان حیات پیغمبر و اخباریکه در خصوص و در فضل تربت و از قتل حسین چه پیش از ولادت حسین و چه بعد از ولادت ودر حال کودکی آنحضرت فرموده است در کتب شیعه و تاریخ و مقاتلی که شیعیان نوشته اند بقدری

مشهور و زیاد است که بشماره نیاید بلکه بحدی متواتر است که اگر جمع آوری شود خود کتاب مستقلی خواهد بود ما از باب مناسبت گوئیم - پیغمبر ما صلی اله علیه و آله همچنانکه قبل ازوقوع بقتل فرزندش حسین علیه السلام خبر داده و از خاك قبر او بعیال خویش ام سلمه تسلیم نموده و آنرا بعده ای از اصحاب خود ارائه فرمود همچنین بحوادثی بسیار و وقایعی بی شمار قبل از وقوع اخبار فرموده است که پاره ای از آنها در حیات آنحضرت و پاره ای بعد از رحلتش بوقوع پیوسته است

از جمله اخبار شق اول اخبار بفتح مکه و دخول آنها بمسجد الحرام (آمنین مطمئین) و اخبار بغلبه روم و ایران چنانکه در قرآن کریم است و اخبار باینکه کسری (خسرو پرویز) مرد یا کشته شد و اخبار بنامه ای که با حاطب بن بلتعه بود و بسیاری ازنظایر آنها

و از جمله اخبار شق دوم اخبار باینکه اصحابش ممالك کسری و قیصر را فتح نموده و اصحابش در باب خلافت پس از او اختلاف خواهند کرد واخبار بکشته شدن عثمان وشهادت امیرمؤمنان علیه السلام بشمشیر پسر ملجم مرادی و زهر دادن به پسرش حسن ع وغلبهٔ بنی امیه بر امت و شهادت قیس بن ثابت السماش وفتح حیرة البیضاء و قضیه زنی که بیکی از اصحابش بخشید و چون خالدبن ولید حیره را فتح نمود آنزن را از او خواست و دو نفر از اصحاب شهادت

دادند و او آنزن را (که شمآء دختر عبد المسیح بن بقیله بزرك نصاری و کشیش اعظم بود) بآن صحابی رد نمود و بسیاری از این وقایع که اگر گرد آید نیز خود کتاب مستقلی خواهد بود

تتمـــه

که در آن فواید مهمه ایست

از آنجا که ما در صدر این رساله مختصر اشارات و جملـی متعلق بزمین و احوال آن و شطری از شئون و خیرات و برکات آن یـاد آور شدیم مناسب چنین دیدیم که فائده را تعمیم داده ودر ذکر مطالب دیگری که ازجهت تشریع وتکوین زمین تعلق دارد آنچه بخاطر خطور می کند و بقلم جاری میشود موضوع را توسعه دهیم ولـی مدعی احاطه نیستیم و موضوع را منحصر بهمین فوائدی که ذکر میشود نمیدانیم چه ذکر تمام آنها نیازمند بفراغت خاطر کاملی است و تراکم کارها و تکاثر مشـاغل و تهاجم علل و اسقامی که برقوای مـا مستولی گشته ما را مساعدت باینموضوع و مقصود نمی نماید پس آنچه ذکر می کنیم همانست که بخاطر می گذرد و بر سبیل نمونه بزبان خـامه جاری گشته است و شاید اشخاص تتبعی بیش از آنچه ما گفته و نوشته ایم بدست آورند و اندك مـا را به بسیار مبدل سازند و بالله المستعان و علیه التکلان

فایدهٔ اول

در پاره ای از اخبار مروی در کتب معتبره حدیث بلکه کتبی کـه در نزد ما منتها درجه اعتبار و وثوق را دارا هستند مانند کتاب (کافی) کـه بالا ترین وموثقترین کتاب شیعهٔ امامیه است وهمچنین

در کتبی نظیر آن از کتب عالیه رفیعه قدیمه مثل (علل الشرایع) صدوق اعلی الله مقامه و غیر آنها از کتب متأخرین مانند (بحار الانوار) و غیره اخباری ملاحظه می کنیم که (هر چند در بین آنها اخبار صحیح و موثقی هم بنظر برسد) مضمون آنها هم نزد عوام و شیعه شیوع یافته است از این قبیل که زمین بر پشت ماهی و یا برشاخ گاو نهاده شده و هر وقت بخواهد در زمین زلزله ای رخ دهد شاخ خود را حرکت میدهد و زمین میلرزد. چنانکه در روضه کافی عبارت این است: «علی بن محمد ارضاع بن ابی حماد از بعضی اصحاب خود از عبد الصمد بن بشیر از ابی عبد الله (حضرت صادق) علیه السلام روایت می کند که فرمود ماهی که زمین بر پشت اوست در پیش خود تصور و تکبر نمود که زمین را به نیروی خویشتن بر پشت گرفته است لذا خداوند ماهی کوچکی را که از یکوجب کمتر بود نزد او فرستاد که در سوراخ بینی او وارد شود و او فریادی کشید و چهل روز بر این حال بماند سپس خداوند بر او رأفت نمود و ترحم فرمود و از بینی او خارجش ساخت و چون خدا بخواهد که در زمین لرزش پیدا شود این ماهی کوچك را نزد آن ماهی بزرك میفرستد و چون آنرا ببیند مضطرب شود و زمین بلرزه در آید.» و مانند این خبر در کتاب (وافی) از (من لایحضره الفقیه) نقل شده و در دنبال ذکر خبر صاحب وافی فیض کاشانی رحمته الله گوید: «و سر این حدیث و معنای آن از مطالبی است که فهم های ما بآنها نمیرسد

و از (فقیه) حدیثی نقل می کند که « لرزش زمین بسته بفرشته ایست که خداوند هر وقت بخواهد باو امر میدهد و او زمین را تکان میدهد . » و در خبر دیگر « خدای تعالی ماهی را مأمور حمل زمین نمود و هر شهری از شهرستانها بر فلسی ازفلسهای آنماهی قرار گرفته و چون خدای بخواهد زمینی را بلرزاند بماهی امر می فرماید که آن فلس را بحرکت آورد و چون آن فلس را بر کند آن زمین منقلب شده و از بین میرود . » و بسیاری از این قبیل احادیث که ما اکنون درمقام جمع واستقصای انها نیستیم وغرض اشاره و ایمائی بآنها و آگاهی بر مبنای صحیح آنها و امثال آنها بطور عموم میباشد و اینك گوئیم : بزرگان علماء و ارکان مذهب ما مانند شیخ مفیدو سید مرتضی و معاصرینشان یا علمای متأخر از آنها چون باینگونه اخبار و مانند آن بر میخورند و آنرا مخالف و جدان و مصادم با بدیهیات عقلیه می بینند و برای تطابق با عقل و وجدان اقامه حجت و برهانی نمیتوانند بلکه بالا تر از این بخرافت نزدیکتر از واقع وحقیقت باشد خواه خود بآنها مصادف شوند یا یکی از این احادیث نزد آنها یاد گردد گویند که این خبر (واحد) است و علماً و عملاً مفید فایده ای نیست و جز بخبر صحیحی که مخالف و مصادم با عقل و ضرورت نباشد عمل نمیکنند و لذا از این طبقه علماء چنین شایع است که بحجیت خبر واحد در صورتیکه متضمن قرآئن مفیده ای برای علم نباشد قائل نمیباشند و برای عمل بخبریکه از پیغمبر صا و ائمه

معصومین سلام الله علیهم اجمعین نقل شده باشد نا گزیر از رعایت قواعد مقرره ای میباشند که ذیلا ذکر می‌کنیم و این فایده بزرگیست که در غیر این اوراق آنرا نخواهید یافت

قاعده کلیه و ضابطه ای که باید مراعات شود اخباری که از رسول خدا صا وائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین روایت میشود خواه ازطرق روایت کنندکان امامی مذهب باشد یاازطرق روات سنت وجماعت تقریباً از حیث مضامنشان بسه نوع منحصر می گردد

نوع اول ـ اخباری که متضمن مواعظ و اخلاق و تهذیب نفس و آراستن نفس بفضائل و پیراستن آن از زائل و آنچه باینموضوع مرتبط میشود از قبیل حالات نفس و روح و عقل و ملکات نفسانی و همچنین آنچه متعلق ببدن باشد از صحت و مرض و بهداشت و طب نبوی و خواص میوه ها و درختان و گیاهان و سنگها و آنچه مشتمل بر ادعیه و اذ کار و حرز و طلسم و خواص آیات و سور و قرائت قرآن باشد بلکه مطلق مستحبات (از گفتار و کردار و رفتار) و هر موضوعی که مربوط بچیزی از این قبیل مطالب وانمود شود:

برای هر فردی از سایر طبقات مردم طرف اعتماد است وعمل بآن رای آنفرد جایز است و بحث از صحت سند و متن خبر لزومی نخواهد داشت مگر اینکه قرآئن و اماراتی اقامه شود که علم یا ظن بکذب آن خبر حاصل گردد و معلوم شود که آن خبر از مجعولات و اکاذیب اشخاص دروغ ساز دسیسه کار و مفسدین

در دین است

نوع دوم - اخباری است که متضمن حکمی شرعی یا فرعی تکلیفی باشد و عموم اخبار وارده در ابواب فقه (از اول کتاب طهارت که مشتمل بر غسل و وضو و تیمم و احکام آنها و مانند آنهاست و کتاب نماز و انواع کثیره آن از حوایض و نوافس و رواتب و غیره و زکوة و خمس و احکام روزه و جهاد و ابواب معاملات و و عقود جایزه لازمه کتاب نکاح و انواع آن و طلاق و اقسام آن و ملحقات طلاق از خلع و مبارات وظهارو غیره تا برسد بحدود وایات انواع عقوبات شرعیه و جرایم و گناهانیکه بخلاف سیاست مدن و مصالح ملت مرتکب شوند) داخل در این نوع است

عمل باینگونه اخبار وارده و آنچه که بیکی ازاین ابواب مربوط و روایت شده بآن جائز نیست مگر برای فقیه مجتهدیکه در اثر ممارست و بذل جهد و کاوش ممتد ملکهٔ استنباط برای او حاصل و بموهبت قدسیه الهیه اهلیت اجتهاد برای او کامل شده باشد

بلی برای اهل فضل و جوانان کنجکاریکه در طریق دین مشی می کنند نظر در خبر و استفاده از آن جایز است ولی عمل بآنچه که استفاده کرده و بمدارك و دلایل آن استظهار یافته اند جایز نیست و پیش از حصول این ملکه و رسوخ آن و پس از مداومت طولانی و مجاهدت متحمل مضافاً باستعداد و اهمیتی که باید برای او ثابت باشد فتوی دادن بر طبق آن مجاز نمیباشد و همچنین برای مردمان

فاضل هم حتی عمل بمستحبات جایز نخواهد بود چه رسد بمردم عوام مگر آنچه مرتبط باز کار و اوراد و ادعیه باشد چه یاد خداوند درهر حال و بهر مقال نیکوست و در پاره ای از مستحبات بامید اینکه خبر مطابق با واقع است کافی است چه رجآء و امیدواری بنفسه اصابـه بواقع است چنانکه اخبار هم بر این معنی دلالت می کند که اگر کسی بامید اینکه با عمل باینکار بثواب خواهد رسد عملی کند ثواب آن عمل را خواهد یافت هر چند واقع امر بطوریکه باو رسیده است نباشد ولی در این قبیل امور هم مراجعه بمجتهد احـوط و اولـی است

نوع سوم ـ اخباری است که متضمن اصول عقاید میباشند (از قبیل اثبات آفریدگار ازلی و توحید خالق سر مدی یعنی نفی شریك از او و ثبات ثبوتیه و سلبیه او و آنچه مربوط بتقدیس و تنزیه واسمآء حسنی و صفات علیا و قدرت و عظمت حضرت کبریا باشد و همچنین آنچه مرتبط به نبوت و رسالت و امامت و معاد و امور مربوطه بحشر و نشر و برزخ و صراط و میزان وحساب و نشر صحف و آنچه دراین رشته منتظم شده است تا برسد بمخلوقات خدای جل شانه از آسمان و جهان و ستارگان و سیارگان و افلاك و فرشتگان و عرش وکرسی تا منتهی گردد بکائنات جو از قبیل شهاب و نیازك و ابر و باران و رعد و برق و صاعقه و زلزله و کره زمین و آنچه زمین بـر او است یا بر روی زمین است و معادن و سنگهای گرانبها و دریا هاوخواص

آنها و آنچه در آنهاست و رود ها و مجاری رود ها و باد ها وانواع آنها و محل وزیدن باد ها و جن و وحوش و انواع جانوران از بحری و بری و سماوی و آنچه از این مقوله باشد که حد و حصری برای آن نتوان یافت) چنانکه میدانیم اخبارمرویه از پیغمبر و پیشوایان دین معترض تمام این مقولات شده و از طرق فریقین (شیعی و سنی) بسیاری از این قبیل اخبار ورود یافته است و حقا این امر هم از خصایص دین اسلام و دلایل عظمت ووسعت علم و معارف آن است و این توسعه ای که در احادیث وارده در بین مسلمانان است درهیچ دینی از ادیان مشهور نیست

بهر حال قاعده و ضابطه در این نوع از اخبار آنست که :

آنچه متعلق بعقاید و اصول دین از توحید و نبوت باشد آنها که با براهین قطعیه ودلایل عقلیه ضروریه مطابق است بآن عمل میشود وحاجتی به بحث دردرستی یا نا درستی مدرك و سند خبرنیست و همین جاست که گفته اند (متن پاره ای از احادیث دال بر درستی سند خود میباشد)

و اگر با برهان تطبیق نکندو ضرورتآنرا تایید ننماید ولی در حیز امکان باشد و غیر ممکن و محال نباشد در اینحال باید بسند آن توجه نمود اگر صحیح السند است التزام بظاهر آن ضروری است و در اینصورت هم اگر انصراف از ظاهر آن و تاویل آن ممکن گردد

یعنی آنرا بر معانی معقوله ای بتوان حمل نمود تاویل می کنیم ولی اگر تاویلش هم ممکن نشود و مضمون آن منافی با وجدان و مصادم با ضرورت باشد هر چند سندش صحیح باشد بجهت حالی که درمتن آن است عمل بآن جایز نیست بلکه باید آنرا باهلش وا گذاشت اما اگر سند رواة آن نا درست باشد باید آنرا بدیوار کوفت و از مجموعه اخبار و آثار وارده آنرا ساقط و خارج ساخت

با تمهید این مقدمه در باب اخبار وارده در باب زمین و گاو و ماهی و همچنین آنچه در باره رعد و برق و امثال آنها رسیده‌است که برق شلاق ملائکه و رعد ناله ابر ها از ضربه حربه فرشتگان است و فرشتگان ابر ها را بسان شبانها که شتر یا گوسفند خود را زجرمی کنند و بناله می آورند و امثال اینها که بظاهر خلاف قطع و وجدان میباشد و علم امروزه معلوم کرده است که قسمت خاکی ارض محاط در دریا ها و اقیانوسهای محیط است و سیاحان تمام زمین و دریا ها را سیر کرده و دور زمین را گردیده و در آن نه گاوی یافته اندو نه بماهی برخورد کرده اند وهمچنین حقیقت برق ورعد وصاعقه و زلزله را یافته واسباب و علل طبیعی آنها را ببراهین علمی بدست آورده اند و بطوری آنرا محسوس و ملموس ساخته اند که میتوان بر هر یك آنها انگشت یقین نهاد و بحس طبیعی آنرا مشاهده نمود در چنین اخباری بنا بقاعده ای که گفتیم اگر تاویل و حمل آنها بمعانی معقوله ممکن شودوآنها را اشاره ای بجهات مقبوله ورموزی باسباب روحیه‌ای

که در تسخیر این قوای طبیعیه است بدانیم فنعم المطلوب و اگر این حمل و تاویل ممکن نشود آنچه را صحیح السند است باهلش واگذار می کنیم و اگر ضعیف السند است آنرا بدیوار زده نه عمل بان می کنیم ونه التزامی بقبول آن داریم

در اینجا موضوع قابل دقتی که نا چار از تنبه و تذکر آن میباشیم و باید بآن اشاره کنیم این است نزد عموم مسلمانان بلکه غیر مسلمین هم واضح و روشن است که وضع وصول و وس دراخبار بقدری زیاد و شایع شده و اخبار مجعوله با اخبار صحیحه بحدی ممزوج و مخلوط گردیده است که میتوان گفت اخبار موضوعه باخبار صحاح صادرهٔ از ناحیهٔ امنای وحی و ائمه دین غلبه یافته است و این تبه کاری و دروغ سرائی در اسلام هم از عصر نبوت و زمان حضرت رسالت صا حادث شده وسرچشمه گرفته است بطوریکه خود پیغمبر صا از آن در حذر شده و بکرات ندا می فرمود (من کذب علی فلیتبؤ مقعده من النار و انه ستکسر علی الکذابه) هر کس بر من دروغی ببندد جایگاهش پر از آتش خواهد شد چه نزدیك است دروغ بستن بر من بسیار شود) و همچنین در عصر خود آن بزرگوار سلام اله علیه و پس از آنحضرت بسیاری از اسرائیلیات وقصه هائی از امم سالفه در بین مسلمین شایع گردید که نسبت معاصی و گناهان کبیره بانبیاء و مرسلین علیهم السلام میدادند و باین اوضاع و جعل اخبار اشخاصی در آن عصر مانند (عبدالله بن سلام و کعب الاخبار و وهب

بن منبه و امثال آنها) شهرت یافتند سپس درقرون متتابعه این شیمه نا پسند دنباله یافت و این خصلت پست انتشار گرفت و در هرقرنی اشخاصی معروف بجعل و وضع اخبار شدند و مشهور ترین آنها که خود نیز معترف باین عمل زشت بوده اند اززنادقه مشهور مسلمین **حمادالروامه** و دست پروردگان او و **ابن کوا وابن ابی العوجاء** و امثال آنها) میباشند

دانشمند نبیل و علامه جلیل ومنجم ریاضی شهیر (ابوریحان بیرونی) در کتاب نفیس بی نظیر خود (الاثار الباقیه) چاپ اروپا در صفحه ٦٧ گوید :

« بنا بر آنچه در اخبار خوانده ام ابا جعفر محمد بن سلیمان عامل کوفه بحکم منصور (دوانیقی) عبد الکریم بن ابی العوجاء را که دائی معن بن زائده بود و مذهب مانوی داشت بزندان کرد و بسیاری از رجال دولتی پای تخت اسلامی از او شفاعت کرده و با اسحاح تمام از منصور تقاضی نمودند تا نامه ای بمحمدبن سلیمان بنویسد و امر باستخلاص او دهد عبدالکریم هم بانتظار وصول نامه مزبور و رسیدن برك آزادی به ابی الجبار متوسل گشته و گفت اگر امیر سه روز مهلت دهد و کشتن مرا بتاخیر اندازد صد هزار درهم باو تقدیم خواهم کردابوالجبار هم تقاضی او را بمحمد بن سلیمان اعلام نمود محمد گفت خوب شد مرا یاد آور شدی فراموشش کرده بودم چون از نماز جمعه بر گشتم یاد آورم شو چون بر گشت بیادش آورد

و او فورا ابی العوجاء را بخواست و گردنش را بزد و در موقعی که
او یقین بمرگ کرد گفت بخدا قسم چون مرا میکشی می گویم که
من چهار هزار حدیث جعل کرده و در آنها حلالها را حرام وحرامهای
شما را حلال نموده فطر شما را درروزه و روزه تان را بفطر مبدل
ساخته ام معذالك گردنش را بزد و نامه منصور پس از قتل او
رسید . پایان »

و بیاد دارم که غیر از ابوریحانهم دیگری اینموضوع را
یاد کرده و گفته است : یکی از محدثین در آخر عمرش گفت من
پنجاه هزار حدیث درفضل قرائت قرآن و خواص سور و آیات قرآنی
جعل کرده ام باو گفتند در برابر این عمل جایگاهت پر از آتش
خواهد شد چه پیغمبر ص فرمود (هر کس بر من دروغی ببندد وجایگاهش
پر از آتش خواهد شد) بپاسخ گفت من بنفع پیغمبر دروغ گفته ام نه
بر ضررش و این بدبخت نمیدانست که نقل دروغ از پیغمبر هرچند
بسودش باشد دروغ بر او بشمار است (مضافاً باینکه پیغمبر را
سود و زیانی شخصی نیست وهر چه گوید گفته خداست و ماینطق
عن الهوی . مترجم)

و این اندکی از بسیار چیزهائیست که در این باب گفته
اند ودر اینجا نیز مطلبی است که باید نهفته و نا گفته نماند که بسیاری
از مردمانی که بدین اسلام درآمدند نه ازجهت میل باسلام مسلمان
شدند یا اعتقادی بصحت این دین داشته اند بلکه دخولشان در این

دین فقط از روی مکر و حیلت و برای تخریب بنیان اسلام بوده و بسیاری از عادات و اخبار سوقات یهود و نصاری است که باین دین گرویده اند و دشمن داخلی برای رسانیدن زیان از دشمن خارجی بدتر و تواناتر است . بنابرین اخبار واهیه ای در اسلام پراکندند که بظاهر صورت جمیل و نیکوئی بآن داده (و عوام‌الناس را شیفته و فریفته ساختند) و برای تبلیغ و دعوت مقبوله ای بکار برده اند ولی باطناً از بزرگی وعظمت و کرامت اسلام کاسته ومنشور رایت آنرا که خافقین را بخفقان انداخته بهدر داده است و این باب خود باب مفصل و موسعی است که محتاج به بیان بیشتری است و در اینجا بیش از این مجال گفتار نیست و فقط غرض ما ازاین بیان این بود که بگوئیم پس از آنهمه وس و جعلیکه در اخبار شده وثوق و اعتمادی بتمام آنچه از ائمه معصومین بما رسیده نخواهد بود و از آنانکه خود مترجمین وحی آلهی و مجسمه های عقول و مثل اعلای علم و دانش بوده اند چگونه ممکن است اخباریرا که نه در نزد عقل قابل قبول و نه وجدان. او را پذیرد مورد پذیرش قرار داد

بلی قضیه زمین و گاو و ماهی را بر فرض اینکه از ناحیه ائمه علیه السلام مسلم الصدور بدانیم ممکن است تاویل نمود که حوت (یعنی ماهی) قوه حیاتی است که در زمین بودیعه نهاده شده و بوسیله ان نبات و حیوان و انسان زنده اند و همان نیروی حیات

است که حامل زمین است وزمین را نگاهداشته‌است و ثور (یعنی گاو) اشاره بآن چیزی است که (تیشرتلك القوه) یعنی این نیرو را بحرکت می آورد و آنرا از آلات و معدات مستغنی می سازد (۱) .

«۱» حضرت علامه کبیر سید هبةالدین شهرستانی را در کتاب « الدلایل و المسائل» درپاسخ سئوالی که در موضوع حدیث « زمین بر شاخ گاو استوار است » شده بیاناتی است که ما مجملی‌از آنرا بمناسبت در اینجا ذکر می کنیم و آن این است :

« حدیث مزبور را احتمال وجه خرد پسندی است و آن این است که پیشینیان از بشر « بلاشك » زندگانیشان برگاو و شخم زمین وزراعت آن استوار بود و آبیاری و کشت و دروی زمین بوسیله گاو میشده و تفسیر « ان الارض قآئمه علی قرن الثور » این بوده که : « ان اهل الارض قآئمه معآئشهم علی قرن الثور » چنانکه گوئی « معمور کشور بر سر پادشاه آن دور میزند » و معانی تحت اللفظی از ظواهر الفاظ مقصود نیست بلکه مراد از این کلام اخذ معانی آن بوجه تشبیه و حذف مضاف میباشد « مانند و اسئل القریه ای و اسئل اهل القریه) و اما حدیث « ان الارض مخلوقته علی قرن الثور » مبنای آن دبن است که زمین بر شکل شاخ گاو آفریده شده چه ازحیث کرویت‌ازطرفی و چه از چه حیث مسطح بودن قطبین از طرف دیگر زیرا از بین تمام جانوران شاخدار فقط شاخ گاو اختصاص باین دارد که از طرفین راست و چپ بشکل کروی است و از قطبین « بالا و پائین »مسطح است و این راز گرانبها بر گذشتگان مستور بود و جغرافیون این قرون آنرا آشکارا ساخته اند و بدین جهت از معجزات دین و اخبار بغیب بشمار است (و ما در کتاب اسلام و هیئت آنرا تفصیل داده ایم »

پس صاحبان قیل و قال را چه زیان است اگر حدیث را بصورتی تفسیر کنند که هم استفاده معجزه دینی از آن شود وهم استنباط مسئله فنی و علمی از آن گردد و بجای آنکه بسخن پردازند بی سود وزبان خود را بزحمت اندازند ؟ « مترجم »

و از این قبیل تا ویلات و محلهائیکه ما فعلا در صدد ذکر آنها نیستیم بسیار میتوان نموده و فقط غرض مهم ما این است که ارباب مذاهب اسلامی و غیر اسلامی بلکه عموم امامی مذهبان را آگاه نمائیم که تکیه و اعتماد بر هر چه در کتب احادیث نوشته شده و اخباری که از ائمه طاهرین ما روایت گردیده است روا نیست و تمام آنچه در کتب احادیث ما یافت می گردد هر چند در اعلی مرتبه جلالت و وثوق باشد بمذهب امامیه نسبت نمیتوان داده چه :

تمام فرقه امامیه یك سخن متفقند بر اینکه موثقترین کتب و عالیقدرترین آنها کتاب (کافی) و پس از آن (الفقیه) و(استبصار) و (تهذیب) میباشند و با وجود این اعتماد بر تمام آنچه در آنها روایت شده است جایز و صحیح نیست زیرا در آنها هم خبر درست و نادرست و راست و نا راست و بی ارزش و با ارزش چه از حیث سند و چه از حیث متن عبارت و چه از هر دو جهت موجود است و بهمین جهت بزرگان علمای ما و ارکان فقهای اینمذهب در قرون وسطی اسلامی احادیثی که در کتب چهار گانه مشهوره مندرج است بچهار قسم (صحیح و حسن و موثق و ضعیف) منقسم ساخته اند و جدا ساختن پاره ای از پاره دیگر جز بعد از کوشش زیاد وفراغت خاطر و صرف وقت آنهم برای افراد نادری از مجتهدین مقدور نمیباشد ـ چنانکه ما نیز در بعض مؤلفات خودمان تذکر داده ایم که برای ملکهٔ اجتهاد و قوه استنباط تنها بذل جهد و صرف وقت کافی نیست

بلکه محتاج باستعداد خاصی است که بموهبت آلهی و لطف ربانی
باید برای او حدی از مجتهدین حاصل گردد و او را اهلیت بخشد
و آن او حدی نیز باید از بندگان صافی و بر گزیده خدای جل
شانه باشد و برای هر کس مقدور نیست

از مجموع آنچه را در این مقام نوشته و یاد آوری نمودیم
نتیجه می گیریم که نسبت دادن آنچه را بعضی از نویسندگان این
عنصر از امور غریبه و از اخبـاری که در کتب امامیه می بینید
یا بعض مؤلفین امامیه بآن تکیه می کنند بمذهب امامیه صحیح
نیست و آنرا بقول مطلق مذهب شیعه نباید دانست بلکه ممکن است
نظر خاص آنمؤلف محسوب داشت چه جمهورعلمای امامیه وبزرگان
و اساطین فرقه اثنی عشریه با آن موافقتی ندارند ــ همین قسم برای
مردم عوام از امامیه هم نظر در اخباری که از دو نوع اخیر بماند
روانیست چه رسد بغیر امامیه که آنـرا مورد نظر قرار دهند چه
موجب ضلال و گمراهی آنهاست و عاری از خطر برای آنان نخواهد
بود و بعلاوه وظیفه آنان نیست و کار آنها هم نمیباشد بلکه بناچار
بـاید هر فنی را باهل و کار شناس آن مراجعه کرد و از صاحبان و
استادان آن اخذ نمود وبطور خلاصه تمیز و تشخیص خبری که صحیح
السند و صریح الدلاله و مورد قبول مذهب باشد جز بـرای استادان
فقه و ورزیدگان در علم حدیث سزاوار نخواهد بود آنهم کسانیکه
حقاً و صدقا یعنی براستی و درستی باین پایه رسیده باشد نه کسانیکه

صرفاً دعوی فهم حدیث و ادعای علم فقه مـی کنند و در معنی و نفس الامر چنین نیستند

وما کل ممشوق القوام بثنیته　　و لا کل مفتون الغرام جمیل

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند　　نه هر که سر نتراشد قلندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و راست نشست　　کلاهداری و آئین سروری داند

فایده دوم

همانا شـارع حکیم درشریعت اسلامی احکامی را بزمین بستگی داده است که فقهاء در کتب فقیه آنها را بیان کرده اند و ما نیز آن احکام را در رسایـل علمیه و عملیه خـود که بچاپ رسیده مانند (وجیزه ـ حواشی مقبره ـ سفینه ـ سؤال و جـواب و غیره) ذکـر نموده ایم و در این رساله هم بطور آیماء و اشاره بمناسبت ذکرزمین و احکام آن بترتیبی که فقهآء در کتب مرتب ساخته انـد بیـان می کنیم

اولا کتاب طهارت

۱ ـ زمین از مطهرات است یعنی کف پا و ته عصا و کفش و نعلین و نظائر آنها راه رفتن و زوال عین نجاست پاك میشود

۲ ـ محل استنجا باسه دانه سنك پـاك از زمین پـاك میشود و نیازی بآب نخواهد بود

۳ ـ تیمم بصعید و آن یا مطلق روی زمین است که شامل سنك و سنگریزه و شن واشباه آنها میباشد یا خصوص خاك است بنابا ختلاف

فقهاء مانند خلافی که بین لغویین است و شاید قول اول ترجیح داشته باشد ـ و تیمم بکیفیتی است که در کتب فقه شرح داده شده و آن عمل مکلف را از غسل و وضوی واجب یا مستحب در مواقع ضرورت بلکه مطلقـا در پاره موارد بی نیاز میسازد

٤ ـ وجوب دفن مردگان در زمین بنحویکه از نشر بوی آن جلوگیری شود و وحوش بآنها دست نیابند

ثانیاً نماز

١ ـ نماز کردن و گذشتن در اراضی وسیعه مملوکه (یعنی مالك دار) در صورتیکه زمانی وارد نشود بدون اجازه مالکش مجاز است و همچنین وضو و آشامیدن از آب نهر های واسعه مملوکه بدون اجازه مالك آن آزاد است

٢ ـ واجب است بر زمین پاك و آنچه از زمین میروید (غیر از خوردنی و پوشیدنی) سجده شود

٣ ـ در هنگام سجود بینی بر خاك گذارده شود (استحباباً)

٤ ـ زمین لرزه سبب نماز آیات است که دارای ده رکوع و بنحو مخصوصی است که در کتب فقه معلوم گردیده است

ثالثاً زکاة

از آنچه از زمین میروید از غلات چهار گانه (گندم جو ـ خرما ـ مویز) واجب است زکوة داده شود ودر غیر آن چهار در صورتیکه با اسباب آبیاری شود مستحب است که نیم عشرو در صورتیکه دیم باشد مستحب است

که ضعف آن یعنی یك عشر بنام زکوة خارج گردد

رابعاً خمس — یکی از موارد وجوب خمس زمینی است که از مسلمان بذ می انتقال یابد

خامساً بیع — ارث زن در خیار متعلق بزمینی که زوجه از آن ارث میبرد و از زوج منتقل گردد ـ و آن از معضلات مسائل است و در آن بحثهای عمیق و دقیقی شده است (و ما را در آن رساله ایست)

سادساً مزارعه — و آن معامله ایست در زراعت زمین نسبت بحصه معینی از درآمد آن و آنهم نوعی از انواع اجاره و استجاره است که بمناسبت احکام خاصه ای باب جداگانه ای در فقه دارد

سابعاً مساقاة — و آن معامله ایست نسبت بآب دادن درختان و باغات که در برابر آن سهم معینی از میوه داده شود

ثامناً مغارسه — و آن معامله ایست نسبت بکاشتن درخت در زمین در مدت معینی درازای مقدار معینی از مال یا میوه آن و مشهور نزد فقها صحت معامله در دو معامله سابق الذکر و بطلان این معامله است ولی بنظر ما اصح صحت این معامله نیز میباشد

تاسعاً احیاء موات — در بیان پاره ای از احکام آن درفایده سوم اشاره مختصری شده و بنظر خوانندگان خواهد رسید

عاشراً } زن از مطلق زمین چه عین و چه قیمت آن خواه
میراث } بدون بناو خواه بانبا و عمارت یاکاشته یا نکاشته باشد
محروم است

ولی از قیمت بنا و درخت و کشت و همچنین از عین اموال منقول ارث میبرد و این فتوائیست که نظر باخبار مخصوصه مأثوره از ائمه اهل بیت علیهم السلام منحصر بفرقه امامیه است

این بود آنچه بیاد ما بود و بر لسان قلم جاری شد و ممکن است دیگران تتبع کرده و بیش از آن بدست آورند

فایده سوم

آن فایده ای سودمند و دلپسند است

و اراضی که مسلمانان صدر اول و روزگار پیروزی و فتوحات اسلام بر آن استیلاء و غلبه یافته اند از دو صورت خارج نبوده است (غامره یا بآئر) و (عامره یا دآئر)

۱) اراضی غامره یا بآئر زمینهای موات و بی حاصلی بوده که عادة صالح وشایسته برای زراعت نبوده است و آنهم یا برای این بود که آب در بیشتر ایام سال آنرا فرا نمی گرفته یا اصلا ومطلقاً آب در ایام کشت و زرع بآن نمیرسیده است یا آنکه اصولا سنگلاخ و کوهستانی بوده است هر یك از این انواع داخل در انفال است و آن مرتبط بولی‌امرو فرمانفرمای وقت اسلامی‌است که درآن تصرف کنند و آنچه در باطن آنها از معادن و غیر آن یابد بمصلحت حکومت

اسلامی و بمنفعت شئون ونیروی قشونی وتهیه سلاح لشکری استخراج کند و نسبت باین قبیل اراضی هیچکس را جز باذن او و خلفای او و امنـای او در مورد دهور حق تصرف و تملکی درهیچ قسمت آنها نخواهد بود

۲) اراضی عامره یا دائر و آن بر چند قسم است

الف ـ زمینهائی است که عنوة یعنی بقوه قهریه فتح شده است و آنهاعبارتند از کشورهائیکه مسلمانان بوسیلهٔ قشون پیاده وسواره برآنهامستولی گشته‌اند مانند (کلیه عراق وبیشتر ایران وبیشتر اراضی شام و فلسطین و شرق اردن) و نظایر آنها و بطوریکه شایع و مشهور گشته است این قسم اراضی ملك اختصاصی مسلمانـان است وبتصرف دادن وبخشودن آنها با ولی امروخلفای اوست و اراضی مزبور معروف بارض خراج شده و از آنها اگر عشر قیمت گرفته میشد خراج واگر عشر عین اخذ میشد مقاسمه می‌گفتند . سپس آنچه ولی امر و امنای او از این بابت استفاده می نمودند در مصالح اسلام و مسلمانان خواه‌از نظر صلح یا جنك و هجوم یا دفاع که امروز مصداقی برای آن‌نیست، بمصرف میرسانیدند بلکه امروزه بـاید آرزو کنیم که فقط از شر بیگانگان در امان باشیم و اززحمتشان در رفاه بمانیم

ب) زمینهائیکه اهالی و صاحبان آنها ذمی بوده اند و بطـور مصالحه بمسلمانان واگذار نموده اند و معروف بزمین جزیه است

ج) زمینهائیکه اهالی آنها اختیارا بمسلمانان تسلیم نموده اند

مانند مدینه و بیشتری از اراضی یمن

حکم این دوقسم زمین اخیر آنستکه ملك طلق صاحبان آنهاست و حقی بر عهده آنها نیست جز آنکه باید با شروط معلومه زکوة غله آنرا بپردازند

اما در موضوع اراضی که مسلمین عنوة و بقهر و غلبه بـآن دست یافته اند پس از انکه اصحاب ما (یعنی علمای امامیه) اتفاق کرده اند باینکه آن اراضی متعلق بمسلمانان است و علاوه برخراج یا مقاسمه باید زکاة هم بدهند در ملکیت آن شدیداً اختلاف کرده دسته ای گفته اند که این اراضی مطلقاً ملك شخصی نمیشود بلکه بطور کلی تا آخر عمر دنیا متعلق بتمام طبقات مسلمانان است ـ و دسته دیگری گفته اند اگر از طرف امام یا سلطان با شروطی زمین مزبور بکسی واگذار شود آنکس مالك زمین می گردد ــ دسته سومین بتفصیل متمائل شده و گفته انداین ملکیت بمتابعت آثار حاصل میشود نه مطلق و هر یك از این دسته بدلیلی ازاخبارووجوهی از اعتبار نسبت برأئی که اختیار نموده اند استدلال کرده اند

امـا حل عقده این بحث آنستکه فقهآء رضوان الله علیهم که از صدر اول تا امروز از اخبار توهم کرده واز آنها عدم ملکیت شخصی را نسبت باملاك (مفتوح عنوه) فهمیده اند و هیچکس را مـالك آن ندانسته اند و آنرا ملك کلیه مسلمانان تا آخر روزگـار (اگر روزگار را آخری باشد) شمرده اند از یك نکته دقیقه ای که در این احادیث

است غفلت کرده اند و اگر هر یك از آنها باین نکته توجه مینمودند
این تامل برای آنها حاصل نمیشد ـ چه حاصل و نتیجه آنچه از
مجموع روایات وارده دراین باب استنباط میشود آنستکه اراضی عامره
دوقسمند یکی زمینی که صاحبان آنها بیکی از مسلمانان بطیب نفس
تسلیم یا مصالحه نموده اند این قسم ملك مطلق آن شخص میشود
و چیزی جز زکاة بر عهده این کس نخواهد بود

قسم دیگر مفتوح عنوه است که اضافه بر زکاة حق دیگری هم
بعنوان مسلمین و مصالح آنها تا روز قیامت تعلق می گیردودر اینجا
نفس ملکیت بطور مطلق مراد نیست بلکه نفس ملکیت مطلقه مراد
است بدین بیان که آنرا نوع خاصی از ملکیت باید دانست برای
آنکه دراین نوع ملکیت یعنی درعایده و حاصل آن حقی برای مسلمانان
مسلم است که در سایر انواع ملکیت نیست و این نکته با دقتی که در
روایات بشود بسی روشن و واضح است و شگفت در اینجاست که
این فقهاء بزرگوار چگونه از آن غفلت نموده اند چنانکه : در خبر
محمد بن شریح است که گفت از ابا عبدالله (صادق ع) از کیفیت
خرید و فروش زمین خراج پرسیدم آنحضرت را خوش نیامد وفرمود
زمین خراج متعلق بمسلمانان است بآنحضرت عرض کردند زمین
را می خرد و خراج آنرا بعهده میگیرد فرمود در اینصورت باکی
بر او نیست مگر اینکه

و در صحیح صفوان است که گوید ابو برده روایت کرده

گفت به ابی عبدالله ع عرض کردم که رای شما در خرید زمین خراج چیست فرمود چه کسی آنرا می فروشد و حال آنکه زمین متعلق بمسلمانان است گوید گفتم آنکسی که زمین را در دست خود دارد و می فروشد فرمود باخراج مسلمانان چه می کند سپس فرمود باکی نیست که حق صاحب زمین را از خود او بخرد حق مسلمین را هم بعهده خود او محول نماید و شاید

بنگرید که امام علیه السلام چگونه بدواً فروش آنرا منکر شده و سپس فروش حقی راکه بدست اوست با التزام بخراج (یعنی پرداخت حق مسلمانان) امضاء فرمود و در تمام طبقات اخبار وارده در اینباب محط نظر جز محافظت خراجیکه حق مسلمانان و مصالح اسلام است خبر دیگری نیست

بلی در بسیاری ازاخبار منع مطلق معامله ظاهراست مثل صحیحه ابن الربیع الشامی که فرمود : « ارض سواد را نخرید زیرا افئی مسلمین است » در این خبر و امثال آنهم باید بهمانچه ذکر کردیم حمل نمود

خوانندگان این فایده را غنیمت بشمارند زیرا هم فرید و هم مفید است و گمان نمی کنم از منفردات ما باشد و دیگری بآن توجه ننموده باشد و مراد بارض سواد در خبر پیش زمین عراق است زیرا تماماً زمین دائر و معموره ایست که هرکس از دور بآن نظر می کرد آنرا سیاه و متراکم می نگریست و امروز این سیاهی در

حقیقت سفیدی و این سواد به بیاض بدل شده است و علت بیاض بودن آنهم خرابی و عدم عمران فعلی آن است که در واقع سیه روئی وسیه روزی است و چه درست گفته اند : (الظلم لایدوم واذ ادام دمر - ستم پاینده نیست و چون دوام کند خراب می کند

این بود حکم حال زمین دائر در زمان فتح ولی چون خرابه شود و شایسته برای عمران باشد بر سلطان است که صاحب زمین را ملزم بعمران کند اگر عاجز باشد باید ولی امر زمین را از او بگیرد و بکسیکه بتواند آباد کند بسپارد ولی ملك بملکیت مالك اول باقی می ماند و از آباد کننده ثانوی اجرت المثل می ستاند وخراج آنرا هم بخزانه مملکت میپردازد - اما اگر زمین مجهول المالك باشد برولی امراست که آنرا بصورت واگذاری یا تملیك یااجاره بهرقسم مقتضی و مصلحت بداند بکسیکه دائر و آبادش کند تسلیم کند واگر مالکش بعد پیدا شد اجرت المثل خواهد گرفت آنچه گفته شد حکم اراضی موات پس از فتح است اما اراضی موات قبل از فتح است که ما در صدر این فایده بآن اشاره کردیم و در کتب فقهآ بکتاب (احیآء موات) معنون است بنا بحدیث شایع و مشهور (من احیاارضاً میتته فهی له - هر کس زمین مرده و بایری را زنده و دائر کند متعلق بخود اوست) ملك همانکس است و چه بسا از این حدیث اجـازه عمومی برای هر فرد مسلمـان یا غیر مسلمان دراحیاء این قبیل اراضی کشف و استنباط میشود و ملك مطلق او خواهد بود و هیچکس را

حقی نه بعنوان خراج و نه مقاسمه و نه غیر آنها بر او نخواهد بود بلکه باید فقط زکاة آنرا با شروط لازم چنانکه در اراضی مملوکه هم باید داده شود ولی اصح و احوط بعقیده ما دراحیاء موات اجازه گرفتن از امام یا نایب او لازم است که اگر بخواهد مطلقاً باواجازه میدهد یا باگرفتن حقی برای جامعه بنا باقتضای مصلحت و وضع زمین اذن تصرف خواهد داده

در احیاء موات شرایطی گفته اند که ذیلا ذکر میشود :

۱ - اینکه زمین ملك مسلمان یا معاهد (یعنی هم پیمان با مسلمین) نباشد خود او ملکیت کسیرا نسبت بآنزمین ندانسته یا بداند و صاحبش یافت نشود

۲ - دور آن زمین سنك چین وحصارکشیده نباشد چه سنك چین اختصاص و او لویت را می رساند

۳ - جزو اقطاع و املاك سلطان و امام نباشد چه آنهم مانند سنك چین خواهد بود

٤ - مشعر برای عبادت ومهیابرای پرستش خدای نباشد مانند عرفه و منی و امثال آنها

٥ - حریم برای معمور کننده شهر یا قریه یا بستان یا مزرعه نباشد و آباد کننده از راه شرب یامستراح یا میدان اسب دوانی و امثال آنها بآن نیازمند نباشد

تنبیه — آنچه که از ملحقات این مبحث باید شمرد مشترکات

عمومی است که اصول آن سه است (آبها ـ معادن ـ منافع) و منافع هم شش است (مساجد ـ مشاهد متبرکه ـ مدارس ـ رباط(یعنی کاروانسراهای بین راه) ـ منزلگاههای عمومی مسافرین ـ راه ها (یعنی شوارع و جاده ها و بازار ها)

و معنی اشتراك در اینجاآ نستکه هر کس بچیزی یامحلی از این اماکن عمومی پیشدستی نمود اواحق بآن است و برای غیراو مزاحمت آنکس روا نیست و اگر کسی از او بگیرد قطعاً حرام است واگر آب یامعدن باشد که بدون اشکال غصب است و اگر موضعی مانند (مدرسه و کاروانسرا و شارع) باشد دور نیست که غصب بودن آن محل اشکال باشد و اگر مشعر باشد مانند مشاهد متبرکه و مساجد و مانند آنها غصب آن محقق نیست زیرا حق ملی در آن که موجب تحقق غصب است موجود نیست چنانکه ما هم دربیشتر مؤلفات خودمان توضیح داده ایم و در این زمینه جان مباحث بلند وتحقیقات ارجمندی ست که این مختصر گنجایش ندارد و بسته بموقع ومحل آن است

فایده چهارم

مشتمل بر چند امر است

اولا — پیشینیان از فلاسفه و حکمای طبیعی تا برسد بعصرهای اخیر بدین عقیده بودند که عناصر اجسام مادی که موجودات عنصری از آنها ترکیب و تشکیل مییابد چهار عنصر میباشند (آب و خاك و آتش و هوا) و آنها را بنام یونانی استقصات می گفتند چنانکه یکی

از ادبای موصل (دربغداد) در موشح خود گوید

کرة النار علی ایدی الهوآء رفعت یحملها ابن السمآء
استقصات بزعم الحکمآء بعضها من فوق بعض رکبا

لیتنی کنت تمام الاربع ۱

یکی از نجفی ها بطور شوخی گفت خدای سبحانه در کتاب خود فرماید (و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا ۲

عناصر بعقیده پیشینیان چهار بودولی امروز ودرعلم جدید عناصری که اجسام جامد یا مایع یا بخار را تشکیل میدهند از هفتاد عنصر و بیشتر بالغ می گردد و بیشتر عناصر شیمیائی که زمین و مخصوص زمینهای زراعتی ازآن ترکیب و تکوین یافته اند عناصر (ازت وسیلیس و اکسیژن و کربنات دوشو و مکنزی و آهن و پطاس و سود) وغیر آنها میباشد و بر حسب اختلاف اراضی و مقادیر آنها مختلف میشود و نزد ارباب فن شیمیا بنام عنصر غالب خوانده میشوند که پاره ای از گل و پاره ای از ریك و بعض دیگر سنگریزه هستند وهمچنانکه زمین یا خاك مرکب از عناصر اند و از آنها تشکیل میشوند هر یك از آب و هوا نیز از اکسیژن و ئیدروژن و غیر آن بتفاوت نسبت و بمقادیر معین ترکیب یافته اند و همچنین اجسام بشری و حیوانی و نباتی نیز متشکل از عناصر اند و هر یك از این عناصر را مزیتی اختصاصی است که در عنصر دیگر نیست و تمام آنها بطور مفصل و مشروح در علوم طبیعی بیان گردیده است و غرض ما در اینجا فقط

بطور اختصار و ایجاز اشاره بذکر مراتب مربوطه بزمین است و هر کس خواهان اطلاعات بیشتری است بمحل و اهل آن رجوع کند

ثانیاً ـ آنچه متعلق بحرکت و سکون زمین است که ازمهمات مسائل ریاضی اما و مهمات مطالب مربوط باین علم است ـ و چیزی که نزد هر ذی حسی معلوم و بدیهی است انستکه زمان عبارت از شب و روز است که ماه بآنها قائم و سال عبارت از دوازده ماه و فصول چهار گانه تشکیل می گردد و تمام این معانی واعتبارات مرتبط اند بخورشید وماهو زمین و از حرکت بطرف آن دیگری و گردش بعض آنها بدور دیگری این تغییرات صورت می پذیردچیزی که در ازمنه قدیمه محل اشکال و مورد اختلاف بین حکمای اولیه یونان و ممالك دیگر بوده که آیا خورشید بدور زمین می گردد یا زمین بدور آفتاب در گردش است و در عین حال گردش ماه بدور زمین مورد اتفاق آنها بوده ودر این اختلافی نداشته اند که ماه گردش خود را از مغرب بسمت مشرق در مدت بیست و هفت روز تقریباً باتمام رسانیده و از این گردش و ملحقات او ماه حاصل می گردد . و امااقوالی که در حرکت خورشید یا زمین بود بیش از شش قول دیده میشود و مشهور تر آنها دوعقیده بوده اول مذهب فیثاغورس (که پانصد سال قبل از مسیح میزیسته) و جماعتی از فلاسفه یونان مثل فلوطر خوس وارشمیدس و ایز اجوس تابع عقیده او بوده اند لکن چون این رای منافات با حس داشته (هر چند بسامیشود که حس بخطا میرود) و محسوس آنستکه زمین ایستاده

و آفتاب و ماه بدور آن در حرکتند بقول شاعر

تجری علی کبد السماء کما   یجری حمام الموت بالنفس

بنا بر این اهل زمانشان آنها را کافر دانسته و این رأی مهجور و مستور ماند تا بطلیموس (در یکصد و پنجاه سال قبل از مسیح) ظاهر شد و رای عوام الناس را که بسکون زمین و حرکت تمام سیارات بدور آن قائل بودند تایید کرده و این رای شهرت و شیوع یافت و عقیده حکمای اسلامی هم از زمان رشید و مأمون تا زمان ابن سینا و نصیر الدین طوسی و امثال آنها از اعاظم فلاسفه اسلام تا عصور اخیره بر این نهج جاری بود یعنی برای هر یك از سیارات فلك خاصی فرض می کردند و مرکز آن ستاره را درسخن آن فلك میدانستند و تمام عالم جسمانی را در سیزده کره منحصر مینمودند

(۱) کره زمین که آنرا مرکز تمام کرات و سیارات و افلاك و آتش و غیره تصور مینمودند که تمام آنها بدور زمین در گردشند (۲) فلك آب که آنرا بواسطه ربع مسکون زمین فلك ناقص می شمردند تا پس از کشف امریکا معلوم شد قسمت مسکون زمین بیش از ربع میباشد (۳) کره هوا که محیط بر کره آب و زمین باشد (٤) کره آتش که محیط بر کرات مذکوره در پیش باشد (٥) فلك قمر که محیط بر تمام این کرات و سطح مقعر آن متصل بسطح محدب کرات مزبور و قمر در سخن آن فلك متمرکز باشد (٦) فلك عطارد (۷) فلك زهره (۸) فلك شمس (۹) فلك مریخ

(۱۰) فلك مشتری (۱۱) فلك زحل (۱۲) فلك ثوابت و منطقة البروج (۱۳) فلك اطلس یا فلك الافلاك که محرك كل آنها بشمار میرفت و عالم اجسام را منتهی به نهایت این فلك اعلی می کردند و پس از آن خلأ و ملأئی قائل نبودند و می گفتند فلك البروج همان عرش است و فلك الافلاك همان کرسی و حد عالم است — و چون از حرکت قمر و سیارات رصد نمودند جز برای نیرین (شمس و قمر) رجوع و اقامت و استقامتی نیافتند ملجأ شدند باینکه قائل شوند هر فلك قطعاتی مانند (جو زهرات - سوائل - حوامل - مثلات) موجود است و همچنین ناچار گشتند فرضهائی دیگری بنمایند که مذهب بطلمیوس را از (دم کفتار) برگره تر سازد

علمای مغرب زمین در قرونیکه نور اسلام درخشندگی داشت و آنان درظلمت غریبی میزیستند چون در جنگهای صلیبی با مسلمانان تماس گرفتند و مدارس قرطبه اندلس و غیره را دیدند چشمان خود را باز و معارف خویشرا در قرون نهم هجری توسعه داده و در علوم مختلفه و مخصوصاً در ریاضیات غور و خوض نمودند و هیئتی که در نزد آنها مسلم بود همان هیئت بطلمیوس بود که هر کس بخلاف آن نظری میداد خود او و کتبش را طعمه آتش می نمودند چنانکه عالم فلکی و منجم معروف (برنو) را که در قرون دهم هجری قائل بحرکت زمین شد از وطنش آواره ساختند و شش سال بزندان کردند و سپس خود او و کتابهایش را در آتش سوختند ولی در دنبال او

(گالیله) عقیده او را پیروی و رأی او را تأیید نمود و او را هم بحدی در فشار انداختند که نزدیك بود کشته شود ولی چون بالاخره حقیقت پرده اوهام را میدرد این عقیده رو بانتشار نهاد تا از مسلماتی شد که شك در آن راه نیافت و خلاصه این شد که زمین نیز مانند سایر کرات سیاره ایست که در این فضای لایتناهی شناور است و مثل سایر سیارات بدور خورشید در گردش است و از مجموع زمین و سایر سیارات هفتگانه منظومه شمس ما تشکیل می گردد و پس از آنها هم دو سیاره دیگر (اورانوس) و (نپتون) نیز کشف گردید که هر یك روی مدار خود بدور خورشید می گردد

برای زمین هم دو حرکت است یکی وضعی دیگری موضعی یا انتقالی ــ حرکت اول گردش زمین است بدور محور خود که تمام نقاط خود را بآفتاب مواجه میسازد و از این حرکت شب وروز حاصل می گردد و باین حرکت در هر ثانیه ای ۴۰۰ کیلو متر طی مسافت می کند و حرکت دوم حرکت زمین است بدور خورشید و از آن فصول سال یعنی بهار و تابستان و پائیز و زمستان پیدا میشود و محیط زمین تقریباً ۴۰۰۰۰ کیلو متر و قطرش تقریباً ۳۰۰ کیلو متر میباشد و نسبت حجم زمین بآفتاب نسبت واحد به ۱٫۴۰۰٫۰۰۰ است و این حرکت دوری را در ۳٦۵ روز بانجام میرساند و درهر روز بیش از پانصد هزار فرسخ در جو لایتناهی در حال شناوری یك مدار تقریباً بیضی (اهلیجی شکل) بآفتاب نزدیك و ازآن دورمی گردد

شکل زمین شلغمی شکل است یعنی دروسط گرد و در دو طرف مسطح و کمر فرو رفتگی دارد و تقریباً کروی میباشد ـ مانند سایر سیارات از خورشید نور می گیرد و خورشید نورش از خود اواست و بزمین و سایر سیاراتیکه بدور آن می چرخند افاضه نور و حرارت می کند

از آنچه در بعض اخبار دیده ام باعث شگفتی من است چه بیاد گفتار امام صادق علیه السلام را که یکی از اصحابش که درعلم نجوم مراقبت داشت بحضرت عرض کرد (مرا در موقعی که بستارگان نظر می کنم لذتی است) حضرت بطور آزمایش از او پرسید (خورشید چه مقدار از نورخود بماه سقایت می کند (مینوشاند) آن صحابی گفت این مطلبی است که تا بحال نشنیده ام امام فرمود (خورشید چقدر از نور خود بزهره مینوشاند) تا آنجا که فرمود (خورشید خودش چه مقدار از لوح محفوظ (استسقآء می کند) مینوشد)

چون نور لطیف تر و سبکتر از آب و شدت جریان آن نیز بیشتر از آب است و در هر لحظه ای میلیونها میل مسافت راطی می کند تعبیر از افاضه آن بر اجسام بینور بکلمه نوشیدن و نوشانیدن (سقی و استسقآء) بهترین تعبیری است و این خبر را معانی عمیقه و اسرار دقیقه ایست که در اینجا مجال ذکر آن نیست و بمناسبت مقام غرض اشاره ای ببلاغت تعبیر به (سقی) بود و بالاتر و منیع تر از آن عبارت قرآن مجید است که از گردش کواکب در مدارات

خود و حرکانشان در افلاك خویش چنین فرماید (کل فی فلك یسبحون ۱ - یعنی هر یك در فلکی شناور اند) چه این فضای لایتناهی یا جوی که عقول بشر بمنتهای آن نمیرسد پر است از بخار اثیر (اتر) که شفاف تر ولطیف تر و رقیق تر از آب میباشد و بهترین تشبیه آنکه بدریای با تلاطمی مانند شود که ستارگان در گردش خود در آن شناورند و در اینجا نیز نکته بدیعی مندرج است و آن این است که جمله کوچك لفظ بزرك معنای (کل فی فلك) نوعی از لطیف ترین انواع صنایع بدیعی است و آن صنعت (عکس و قلب) است یعنی از دو طرف یکسان خوانده شود بهترین مثالی که برای این صنعت بدیعی در کتب مشهورهٔ ادبی ذکر شده است آنستکه گویند :

عماد کاتب الثقی بیکی ازامرآء زمان خود که بر اسبی سوار بود بداهته گفت (سر فلاکبابك الفرس - یعنی برو اسب بزمینت نزند) آن امیر نکته بدیعی که در این عبارت بود « که علاوه بر مفهوم و معنا لفظاً از دو طرف یکسان خوانده میشود » دریافت و درپاسخ بمثل او فوراً گفت (دام علا و العماد - یعنی بلندی مرتبه عماد بر دوام باد) که آنهم از دو طرف یکسان خوانده میشود ۱

این مثل از روزگار دیرین که در مطالعه کتب ادبی بودم بیادم مانده است و حقاً این دو عبارت اگر با فکر و طول تأمل هم گفته میشد نشانه ای از قوت فکر و حدت ذهن بود چه رسد باینکه اگر

این قضیه راست باشد بالبداهه و مرتجلا گفته شده باشد

البته در این آیه شریفه هم براعتی را که بکار برده شده و علو اعجازی را که در رعایت مناسبت جمله با موضوع ملحوظ گردیده نباید از نظر دور داشت چه موضوع مربوط بکواکبی است که درفلك و مدار خود حرکت مستدیره دورانی می کنند ولازمه آن این است که مجدداً بمبدء خود بر گشته و به نقطه ای که از آن شروع بحرکت کرده عود نماید و بحرکت عکسی حرکت خود را دائماً ادامه دهند وموضوع معنوی مانند موضوع لفظی موضح (مالا یستحیل بالانعکاس ۲) میباشد و مناسب است که مانند نفس معنی جمله هم (مالا یستحیل بالانعکاس) تعبیر گردد و این نکته در عنایت اعجاز و نهایت اهمیت است که هیچیك از ادباء و مفسرین بآن بر نخورده اند

باز بمطلب سابق خود بر گشته گوئیم این بود شمه ای ازحال زمین ماومنظومه شمسی ماامانوابت درنظرعلمای هیئت هر یك شموسی و خورشید های جدا گانه ای در فضا میباشند که دارای ماه ها وزمینها و توابع و منظومه هائی میباشند و هر یك از این خورشید ها بنابر اکتشافات علمی که بوسیله آلات جدیده و رصد های اخیره دوربینهای دقیقه بعمل آمده است ملیونها از آفتاب مابزرگتراند و حتی دانشمندان نور راوزن کرده و مقادیر سیر آن و انعکاسات آنرا ضبط نموده و و مطالب شگفت آور و دهشت زائی بدست داده اند ولی با اینهمه

خودشان مذعن و معترفند که نسبت آنچه را فهمیده و شناخته اند و از این عوالم درخشان کشف نموده اند بانچه که هنوز ندانسته اند و بر آنها مستور مانده است نسبت جرقه بکوه آتشفشان و قطره بدریای عمان است — و با این وصف هرچه خود بالات و ارصاد بر آنها مکشوف گشته در قرآن عظیم تفضلا بآن اشاره شده و دراخبار امامان ما سلام الله علیهم از آن یاد گردیده است حتی وجود نور و اینکه نور قابل توزین و صاحب مقادیر معینه است چنانکه خبر پیش گفته ما (کم تسقی الشمس الارض من نورها) دلیل بر این است که نور دارای کمیت و مقدار است و از شمس بر زمین افاضه می گردد

خلاصه آنکه حرکت زمین و سایر معلوماتی که هیئت جدید مطابق برهان بعالم بشریت تقدیم نموده موافق با قرآن کریم و سنت نبوی ویژه اخبار امامان علیهم السلام میباشد که خود محتاج بتألیف و مؤلفات جداگانه ایست

ثالثاً ـ امر سومی که متعلق بزمین است آنکه ریاضیون مسلمان بلکه غیر آنها هم برای فلکی که محیط بزمین و افلاکی که ما فوق آن است بطریقه و نظر خودشان دوائر بزرك و کوچکی فرض نموده اند و دائره عظیمه بعقیده آنها دائره ایست که کره را بدونصف متساوی منقسم سازد ودوائر عظام نزد آنها ده دائره بوده که اهمشان یکی دائره (معدل النهار) است که بر فلك بالاتر فرض شده و زمین

رابدو نیمه جنوبی وشمالی منقسم ساخته است ودیگری دائره(منطقه البروج) که سیر سالیانه شمس متنزع شده و بروج دوازده گانه (از حمل تا حوت) تقسیم گردیده است ومحل تقاطع این دو دائره عظیمه در دونقطه که بهم اتصال مییابند موسوم به (اعتدال ربیعی) و« اعتدال خریفی » میباشند ودر دور ترین دو نقطه بین آنها دو نقطه « انقلاب صیفی » در شمال و «انقلاب شتوی » در جنوب واقع گردیده وسومین دائره از دوائر عظام دائره (نصف النهار) است که برسمت الراس و قدم مرور کرده و فلك و زمین را بدو قسمت غربی و شرقی تقسیم نموده و با دو دائره اولی و دومی در دو نقطه تقاطع می نماید که شرح آنها در کتب مبسوطه هیئت مفصلا داده شده و در اینجا بیان آن مقصود ما نیست و غرض ما این بیان است که می گفتند قسمت معموره زمین فقط مربع شمالی آن است که از خط استوا شروع و تا نزدیك قطب شمال میرود و آنرا بهفت اقلیم تقسیم مینمودند که از جزائر خالدات از مغرب ابتدا میشده — اما علمای مغرب زمین این قسمت معموره را قبلا بسه قاره « آسیا ـ اروپا ـ افریقا » تقسیم کرده سپس قسمت چهارمی « استرالیا » بآن اضافه کرده و پس از کشف « امریکا » به پنج قاره امروزی تقسیم یافت وآن عبارت از مجموع کره ایست که ما بر روی آن زندگی می کنیم و شهر ها و عمارت ها بر روی آن قرار گرفته است

قرآن کریم تصریح دارد باینکه زمین هفت اند چنانکه فرماید

« الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن ینزل الامر بینهن ۱ »
و فقهآء و مفسرین در تعیین زمینهای هفتگانه مذکوره در آیه کریمه
اختلاف نموده دسته ای گفته اند مقصود اقالیم سبعه است و دسته
دیگر گفتند که مقصود طبقات زمین است که پاره ای متصل بپاره دیگر
است و بین آنها فرجه و فاصله نیست و دسته سومین گفتند که بین هر
یك از زمینهای هفتگانه با دیگری پانصد سال راه است و در هر زمین
آدم و حوا و نوح و ابراهیم جداگانه بوده اند و بعضی از این گفتار
ها مستند باخباری است که در کتب آثار ذکر شده است ولی قول راجح
تر آنستکه طبقات ارض همان طبقاتی است که علمآء علم طبقات الارض
(ژئو لوژی) بیان کرده اند که عبارتند از : (طبقه گلین ـ معدنـی
ذغالی ـ بخاری ـ آتشی (که از آن آتشفشان میشود) ـ جلید زمهریر)
و لکن از همه صحیحتر و معتبر تر آنستکه در بعض اخبار وارده از
امام کاظم علیه السلام و امام رضا سلام الله علیه در تفسیر آیه مبارکه
نقل شده است که رضا «ع» در پاسخ کسیکه از ترتیب آسمانهـای
هفتگانه و زمینهای هفتگانه پرسش نمود فرمود این زمین زمین دنیا
و این آسمان آسمان دنیاست فـوق آن قبه ای است زمین دوم در
فوق آسمان دنیاست و درفوق آسمان دوم قبه ایست وزمین سوم فوق
آسمـان دوم است و فرق آسمان سوم قبه ایست . . . تـا آخر خبر
و در بعض اخبارات که آنحضرت پشت دست خود را بالای پشت دست
دیگر نهاد و وضع آسمانها و زمین را تمثیل و تشبیه فـرمود و از

دعاهای شایعه معتبره دعای ذیشان معروف بدعای فرج است که مستحب است در قنوت نوافل و فرائض خوانده شود (اللهم رب السموات السبع و رب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم)

ودر بعض خطب نهج البلاغه فرماید : (الحمد لله الذی لایواری عنه سمآء سمآء و لاارض ارضاً) و این فقرات دعا و آیه شریفه ظهور دارد بلکه مصرح است که زمینهای هفتگانه هر یك از دیگری جدا هستند بلکه ظهور و صراحت بعض اخبار دیگر در این است که در آنها سکنه و خلایقی وجود دارند وفرمایش خدا یتعالی « یتنزل الامر بینهن» گواهی میدهد و همچنین از جمله دیگری چنین معلوم میشود که زمینها و سیارات از هفت بیشتر اند و خدای عز شأنه را عوالم وسیارات و اراضی است که از صد ها هزار تجاوز می کند و تمامی فعلا موجود و شماره آنها را جز خدای عز شأنه و جلت عظمته کس دیگر نداند

رابعاً — در مبدء تکوین زمین — آنچه از مجموع شریعت اسلامی ظاهر و از بعض خطب نهج البلاغه مستفاد می گردد کلیه جهان جسمانی آسمانها وزمینهای آن اززبد بحر (کف دریا) آفریده شده و نخستین چیزی که خداوند از اجسام آفریده است آبست وشاید اشاره بگاز اثری شفاف که یکی از عناصر است باشد و عنصر دیگری بآن منضم فرموده وبرای تقریب اذهان در لسان شریعت از آن بدخان و زبد تعبیر فرموده اند ـ سپس از آن هر یك از ستارگان و زمینها را بطور مستقل خلقت فرموده است نه اینکه بطوراشتقاق ستاره‌ای

از ستاره دیگر تولید شده باشد ولی از گفتار علمای مغرب زمین چنین ظاهر میشود که زمین جرقه ایست که از خورشید در میلیونها سال قبل مجزی شده و بعد سرد و منجمد گردیـده و قشر اول آن تشکیل و قابل سکونت و انتفاع گردیده است و ماه نیز پاره ای از زمین است و لذا زمین دختر خورشید و ماه پسر زمین است ولـی تمام این گفتار ها حدس و تخمین و فرضیـاتی بیش نیست معذالك فرضیات نیکو و زیبائی است

خامساً ـ فرجام حال زمین ـ بسیاری از فلاسفه قدیم و جدیـد بر این عقیده اند که این زمین بلاشك منتهی بفناء و تلاشی میشود و برای آنهم اسباب و علل متعددی بیان کرده اند از جمله برخوردن بمذنبی که آنرا هباء منثوراً خواهدساخت همچنانکه در طوفان نوح بمذنبی مصادم گشت و باقیانوس محیط بر خورد و دریا ها آب خود را بر زمینها ریخته و آنها را غرقه ساختند و بسیاری از آیات فـرقان مجید هم باین معنی یعنی تلاشی زمین گواهی میدهد از جمله (اذا رجت الارض رجاً و بست الجبال بساً فکانت هباء منبثا) وشکی نیست که در اصطکاك و بر خوردن آن دچار قوه هائله ای یا مانندآن میشود و در این هنگام کوه ها از هم گسیخته و بهوا پرتاب می گردد و در فضاء پراکنده گشته و از بین میروند و همچنین خورشید و مـاه و آسمان و ستارگان (اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت ؟ و غرض از تکویر خاموشی نور و سردشدن حرارت وخمودت آتش

آن است و همچنین ستارگان و ثوابت

منزه است پروردگاری که وارث آسمانها و زمینها و ما بین آنها و ساکنین آنهاست که خبر فرجام همه را در کتاب کریم خود داده است

در اینجا گفتار ما در باره زمین و بعض شئون و احوال آن بپایان میرسد و آنچه بر زبان قلم جاری شد همان بود که در ذهن ما جایگیر و در خاطر ما مانده بود و خدای واحد را سپاسگزار و سنا گوئیم که بفضل خود برما منت نهاد و بتوفیق و الطاف خویش ما را رهبری فرمود و نیز از آنانکه خامه را پس از شکستگی و افکار ما را در حین خستگی با شدت غم و کثرت المی که پیرامون ما را فرا گرفته بحرکت آورد و ما را بنگارش این مختصر وادار نمود بخیر و خوشی یاد می کنیم و جزای نیك از خداوند برای آنان خواهانیم ـ (اللهم علیك توکلنا و الیك انبنا والیك المصیر.)

این وجیزه در چهارم ذی القعده الحرام ۱۳۶۵ در مدرس علمی ما در نجف اشرف پایان پذیرفت

پایان

سخنی از ناشر اصل کتاب

دراثناء اینکه بچاپ قسمت اول این رساله مشغول بودیم حضرت آیة الله امام کاشف الغطاء تتمه ای را که مشتمل بر فواید بود املاء و نسخه ای از آنرا بخط خویش برای (ابن بدران) ارسال فرمودند و احمد بدران پس از دریافت آن نامه ای نوشته و در ضمن مراتب تشکر و قدردانی خود را از این اقدام پر فایده حضرت آیة الله ابراز و قصور خویش را از توانائی بر تقدیر و تشکراظهار نموده است و پس از نقل عین نامه احمد بدران (که ما برای بیم تطویل کلام از ترجمه آن خود داری نمودیم) ناشر محترم مراتب ذیل را بر بیانات خود اضافه کرده گوید :

بر هر صاحب فطانت و درایتی پوشیده نیست که تألیف و انتشار این رساله بدرجه ای مورد نیاز بود که برای سد شکاف وسیعی که از طرف دشمنان ما در مذهب شیعه پیدا و در برابر تیر های زهرآگین طعن و ملامتی که از جانب بیگانگان بطرف این فرقهٔ از مسلمین پر تاب می گردید بمثابهٔ سپر بلائی واقع شد زیرا اعادی همواره با لهجه های آشکارا شیعیان را بت پرست نامیده و چنین بخرج میدادند که سجدهٔ آنها بر تربت حسینی بمنزله سجده بر بتی است و این رساله حقیقت قضیه را بنحوی مکشوف ساخت که مجال مقال برای هیچ گوینده و ناقدی باقی نگذاشت و همچنین سایر مؤلفات آنحضرت ادام الله برکاته تمامی برای رفع احتیاجات مسلمین

و هر یك بجا و بموقع خود مراهمی برای زخم دلهاست چنانکه کتابهای (اصل الشیعه) و (تحریر المجله) و (الدین والاسلام) که هر کدام در مقام خود فرید دهر و از ابتکارات منحصر بفرد هستند بحدی که در سد باب حاجت و اسلوب بیان و بلندی معانی احدی از علماء پیشین مانند آن نیاورده چه رسد بمتأخرین آنها و حقاکه شهرت مآثر و آثار و جلالات خدمات بی نظیر آنجناب نسبت باسلام و مسلمین سراسر جهان را پر کرده و در اثر مساعی جمیله و خدمات جلیله ایشان پراکندگیهای طوایف مسلمانان بجمعیت و افتراق کلمه آنها بتوحید مبدل گشته است و از کشورهای پنج قاره جهان جائی نمانده مگر اینکه از مؤلفات آنحضرت بانجا رسیده و ذکرجمیلش در آنها شایع شده است چنانکه بماوراء دریا ها نیز سرایت کرده و پرچم مجدو حمد ایشان در امریکا باهتزاز آمده است و گواه این مطلب کلماتی است که یکی از ادبای مهاجر به (آرژانتین) یعنی فاضل ادیب و دانشمند اریب (یوسف کمال) در مجله (الرفیق) بقلم آورده و ما هم مایل شدیم که این رساله را بسخن مرموز که بمنزله ترجمه مختصری از حال حضرت امام کاشف الغطاء و بمنزله تقدیر و تشکر سایر مردم از نقاط دوردست میباشند پایان بخشیم وضمناً باسپاسگذاری از مجله رفیق نص مقالهٔ او را که در شماره جمادی الثانی سال ۱۳۵٦ هجری درج نموده ذیلا نقل می نمائیم

اینك ترجمه نگارش (یوسف کمال) صاحب مجله (الرفیق)

الحجة آل کاشف الغطآء

شیخ محمد الحسین آل کاشف الغطآء (ساکن نجف اشرف)
عامی از اعلام دین و شاخصی از شواخص مسلمین محققین و حجتی
از حجج رب الما امین صاحب تألیفات عدیده و تصنیفات مفیده میباشند
مرجع امروزی ملت و قبله ناظران امتند — بر گشت قضاوتها باو و
صدور فتاوی از جانب اوست ـ حل مشکلات بدست او و رفع معضلات
بوسیله اوست

شیخ محمد الحسین آل کاشف الغطآء صاحب کتاب مشهور
(الدین و الاسلام) همان کتابیست که از سی و پنجسال قبل بزینت
چاپ آراسته و در آن جامعه مؤلفین
و پستی اعمال ملحدین را آشکار و عقول فلاسفه عارفین را
متحیر ساخته است همگی در برابر دعوت او تسلیم و تمامی آنها
به سخنان او تعظیم می کنند ـ حقا که سخن بصدق گفته و حقا که
بیان بحق نموده و ناطق بصدق و صادق بحق هم اوست

شیخ محمد الحسین آل کاشف الغطآء صاحب کتاب (میثاق عربی
وطنی) همان رساله ایست که حاکی از سنن دین و شریعت رسول
امین و پیمانی است وطنی جاری از قلم بزرگترین متشرعین جامع
شروط احکام دنیا و آخرت و حاوی لوازم دیانت و سعادت نوع و
و مملکت همانا بهترین رساله ای برای عصر حاضر و نسل آینده بلکه

برای هر تیره و طایفه ای ضروری و هر حبل و قبیله ای آزان متمتع و باستفاده از آن بهره مند است - و ما این رساله (مواثیق) را در روزنامه (الرفیق) که مفتخر بنقل کمالات و کلمات حجت معظم له است بتدریج نقل کرده و در هر یك از شماره های آتیه اگر خدا بخواهد فصلی از آنرا منتشر خواهیم ساخت

بلی منتشر میسازیم و برضا ورغبت خوانندگان امیدوارمیباشیم که بر محتویات پر فایده و منطویات پر عایده آن که مجموعهٔ ای ارجمند و سودمند و مخزنی از گهر و درر و معدنی از فراید و فواید است و برای خود نسل حاضر و ذراری پاك و آیندگان بعد از آنها بسی پر بهاست اطلاع یافته و بدانند که برای خویشتن و اولاد-شان منافع آن علی السوآء و بهترین درسی است که می آموزند و بهترین پندی است که بدست می آورند

چرا چنین نباشد ؟ و حال آنکه انکس که این لا لی وابرشته کشنده و آن نساجی که این دیبا و پرنیان را بافته علامهٔ عصر و مفخر دهر (الحجته آل کاشف الغطآء) همان کسی است که در هنگام انعقاد جامعه مسلمین در قدس شریف (بیت المقدس) برحاضران امامت کرده و جملگی او را به پیشوائی خود بر گزیدند درحالتیکه عموماً از سر سلسله های دین و دعاة مسلمین بوده او را بر خود مقدم داشته اند چون او را سزاوار تر و مقام ومکانت علمی او را مستلزم این امامت دانسته اند- بجماعت بآنها نماز گذارد و برای جمهورحاضر

که از هزاران نفر از شهرستانهای دور بآنجا رو کرده و در آنجا گرد آمده بود انشا و خطبه فرمود

همان خطبه مشهوریکه در بین مردم زمان زبان بزبان نقل و تمام جراید اسلامی از صفحه بصفحه درج و منتشر ساختند و در سویدای قلوب مسلمین اثر آنرا باقی گذاشتند — امروز هم باینکه مرجع بزرگ فتاوی و قضایای علمی ودینی است آنی از تالیف وتصنیف کتب مفیده منفك نیست و بهر مسئله ای از مسائل وطنی و آنچه محتاج الیه کشور ها و امم اسلامی است کوشا و ساعی و داعی است

کتابخانه ایشان در نجف اشرف طرف استفاده طلاب علوم دینی و اهتمام آنحضرت در کارهای طلاب و تسهیل مهمات ایشان و مساعدت در پیشرفت امور آنان بر هیچکس پوشیده نیست و کمتر کسی بر معظم له در اینباب سبقت جسته و در خدمت بعلم و دین باین صورت مبادرت نموده است ـ مضافاً باینکه در مدرسه موسسه آن بزرگوار از تمامی جهات و اقطار عربی طلاب علوم بآنجا رو نهاده و ایشانهم وسایل و لوازم زندگانی آنهارا از هر جهت مؤنه و ملبوس فراهم نموده وموجبات رفاه و راحت آنانرا آماده ساخته اند

ناشر در پایان نقل قسمت بالا اضافه کرده گوید :

استادصاحب جریده (الرفیق) در طی این مقاله بدیعه عکس حضرت امام کاشف الغطاء را گراور نموده و ضمناً بشمایل معظم له بوسیله این دو بیت رفیع که از نفیسترین ابیات و بدیعترین گفتار

ادبی‌است خطاب کرده فرماید :

اضی ظلامه الدنیا بطلعك مثاما
اضآء علی الدنیا بطلعة البدر

رأتیك ام یعقد علی الارض مجلس
لاهل الهوی الا وكان لك الصدر

که خلاصه مضمون آن این است که:

(بداسان که ماه شب چهارده بسیمای نورانی خود دنیائی ا منور می سازد دانش تو نیز دنیای تاریك را بدنیای روشنی مبدل می سازد و در هر مجلسی که در جهان از مردمان بخرد تشکیل میباید نام تو در صدر گفتار اهل آنمجلس بزبان می آید)

« پایان »

چون در انتشار این جزوه که مورد علاقه اکثر آقایان قرار گرفته است تاخیر میشد لذا جزوه(نبذه من السیاسة الحسینی)که در مقدمه بآن اشاره شده انشاءالله در جزوه جداگانه طبع وتقدیم علاقمندان خواهد شد

۵۲۳۰